

ما با "نئوکا نها" طرفداران حمله نظامی به ایران هم صدا نیستیم!

گفتگوی شیرین فامیلی با مهرداد درویش پور

به مناسبت سخنرانی در بروکسل

من براین باور نیستم که در چارچوب جمهوری اسلامی و اقتدار سیاسی موجود امکان برگزاری انتخابات آزاد باشد، اما فراموش نکنیم انتخابات آزاد "هم یک استراتژی است و هم یک تاکتیک". خواست انتخابات آزاد تضمین گر این است که همگان حق مشارکت در آینده سیاسی کشور را بیابند و درعین حال باید بپذیرند به رای مردم تمکین کنند



در خبرها خواندم که روز جمعه دکتر مهرداد درویش پور استاد جامعه شناسی در دانشگاه سوئد و عضو شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دمکراتیک و لائیک ایران در بروکسل به دعوت شاخه بلژیک این گروه سخنرانی دارد. عنوان سخنرانی او "گزینه جمهوریخواهی و انتخابات آزاد" است. مدتی است در مورد فعالیتهای جمهوریخواهان و خواستها و اهدافی که مطرح می کنند برایم سوالاتی مطرح شده است.

برگزاری کنفرانس بروکسل و شرکت برخی از چهره های سرشناس جمهوریخواه هم به این پرسش ها بیشتر دامن زد و بالاخره بستر ساز این مصاحبه شد .

آقای درویش پور مدتی است که بحث جمهوریخواهی در میان نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور شدت گرفته است . در حالی که بیش از سه دهه است که نظام جمهوری البته از نوع اسلامی ان در ایران برقراره این هم تاکید بر مسئله جمهوری خواهی ناشی از نگرانی اپوزیسیون جمهوریخواه از تغییر سیستم و تبدیل آن به یک نظام پادشاهی است یا بحث بر سر شکل و محتوای آن است . چون به نظر می رسد در آنصورت بیشتر باید درباره نبود دمکراسی و حقوق شهروندی و غیره در ایران بحث ها شدت بگیرد. علت چیست؟

پروژه جمهوریخواهی در جامعه ایران در معنای انتزاعی و تئوریک آن،

پروژه ای عکس‌العملی نیست، بلکه فرایند نیاز جامعه در گذار به اقتدار عقلانی است. هرچند جمهوری خواهی به عنوان پروژه سیاسی و نیروی سازمانی گسترده در متن شرایط سیاسی خاصی پا گرفت که نوعی صدای سوم در برابر جریانهای سلطنت طلب و جمهوری اسلامی تلقی شد و عده ای آن را کنشی عکس‌العملی خواندند. ناکارایی اصلاح طلبان در آستانه دور دوم انتخابات ریاست جمهوری خاتمی و افزایش فشار بین المللی در یک دوره کوتاه، تحرک سیاسی در جامعه اپوزیسیون را دامن زد. جامعه جمهوریخواه ایران نیز در آن زمان سعی کرد با پی ریزی دو تشکل بزرگ جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران و اتحاد جمهوریخواهان ایران راه حل مبتنی بر جمهوری، جدایی دین و دولت و دمکراسی پارلمانی را پیش رو قرار دهد که امروز نیز با تمام فراز و نشیب های آن به حیات خود ادامه میدهد و یکی از مطرح ترین گرایشات سیاسی جامعه ایران است. اخیرا نیز دو جریان اتحاد برای پیشبرد سکولار دمکراسی در ایران و سازمان جمهوری خواهان ایران پا به عرصه وجود گذاشته اند که در تقویت گرایش جمهوری خواهی موثرند. این تازه به جز سازمان های سیاسی جمهوری خواه در طیف دین باوران لائیک همچون گروه طرفداران بنی صدر (مجامع اسلامی ایرانیان)، سازمان های جبهه ملی، جبهه ملی اروپا، سازمان های چپ گرای جمهوری خواه نظیر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، شورای موقت سوسیالیست ها و احزاب اتنیکی همچون حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومله است که جملگی جمهوری خواه هستند و بسیاری از آنان در چهارچوب ۹ گروه جمهوری خواه همکاری های معینی دارند. اما تولد اتحادهای جمهوری خواهی پاسخ به نیازی بود که در پی تقویت گرایش جمهوری و شکل بخشیدن به نوعی هویت مستقل بود. با این همه اندیشه جمهوریخواهی در ایران اصلا به دیروز و امروز برنمی گردد. مدتها قبل از شکل گرفتن این دو جریان جمهوریخواه، سازمان جمهوریخواهان ملی ایران وجود داشت که در سازمان دادن ایده جمهوری خواهی پیش گام بود. در واقع گرایش جمهوری خواهی همچون گفتمان سیاسی اصولا مدتها پیش از این مطرح شده بود و جنبه عکس‌العملی نداشته است. در این میان برخی از افراد که خود را جمهوری خواه می خوانند بر بی ثمری و یا ناممکن بودن پروژه جمهوری خواهی تاکید ورزیده اند و کوشیده اند در همبستگی با پاره ای از هواداران نظام پادشاهی پروژه اتحاد برای دمکراسی، جبهه آزادی، اتحاد برای سکولاریسم، اتحاد برای همبستگی ملی و نظایر آن را سازمان دهند.

در یک چشم انداز انتزاعی و جامعه شناسی سیاسی اما، جمهوریخواهی

تنها تاکید بر "شکل حکومتی" نیست بلکه نشان گر گرایشی است در جامعه ایران که در پی تجربه های اقتدارهای موروثی و کاریسما تیک در پی گذار به یک اقتدار عقلانی و خردگرایانه است. یکی از ویژه گی های دمکراسی و مدرنیته در رابطه با قدرت سیاسی، سازمان یافتن نوعی مشروعیت و اقتدار عقلانی است. اقتداری که در آن نظام سیاسی و رهبری سیاسی مشروعیت خود را از سنت ها - نظیر نظام های موروثی که در آن فرزند زکور پادشاه صاحب اقتدار میگردد - بدست نمی آورد. همچنین اقتدار عقلانی با خود سپاری عاطفی توده به رهبر فره مند که کلام او حجت و برتر از قانون است هیچ نزدیکی ندارد. امری که ویژه گی نظام های کاریسما تیک همچون جمهوری اسلامی ایران، نظام های استالینیستی و فاشیستی است.

اقتدار عقلانی اقتداری است که بر پایه انتخاب دوره ای، محاسبه و اصل سودمندی استوار است و محصول فرایندی است که در آن رابطه رهبری با توده یا قدرت سیاسی با مردم یک رابطه دو سویه است. اگر هم به نخبه گرایی باور داشته باشیم، در برابر نخبه گرایی های تام گرا و یا توده گرایی پوپولیستی بر نوعی "دمکراسی نمایندگی" و در بدترین حالت بر نوعی "نخبه گرایی دمکراتیک" استوار است که در آن مردم دولت، احزاب و رهبران خود را انتخاب می کنند. هر زمان هم که آنها را لایق و شایسته ندیدند، می توانند در دوره بعد از طریق مکانیزم انتخابات دمکراتیک آن ها را عزل کنند. در ایران در دوران استبداد سلطنتی، اقتدار موروثی و در جمهوری اسلامی، اقتدار کاریسما تیک تجربه شده است و عطش دمکراسی در ایران ناشی از میل به گذار به اقتدار عقلایی است. بگذریم از این که نظام استبداد دینی ولایت فقیه در ایران بیش از آنکه به جمهوری شباهت داشته باشد به یک نظام سلطانی و سلطنت فقهی شبیه است. یعنی همان نقشی و اقتداری را که پادشاه در نظام سلطنتی داشت امروز ولی فقیه دارد. در این معنا محتوای سلطانی نظام ولی فقیه خیلی بارزتر از شباهت صوری آن به جمهوری است.

آیا نظام جمهوری تنها نوع گذار به اقتدار عقلانی و دمکراتیک است؟

به لحاظ تاریخی خیر. نظام های پادشاهی مشروطه نیز نوعی از این گذار بوده اند. هم از اینرو برخی بر این باورند بسیاری از گروه های طرفدار پادشاهی و مشروطه خواه امروز ایران نیز نه در پی اقتدار موروثی بلکه در پی اقتدار عقلانی هستند و به دمکراتیزه کردن فکر و رفتار سیاسی در این خانواده سیاسی یاری می رسانند. این ادعا را نمی توان یکسره رد کرد. گروه های کوچکتري از آنان که

خود را "مشروطه خواه" می خوانند، در پی آنند که نشان دهند در پی دموکراسی و اقتدار عقلانی اند. اما مشاهده می کنیم بخش عمده تلاش ها برای بازگشت سلطنت، تلاشی برای احیای اقتدار موروثی است و کلام و رفتار سیاسی در میان بسیاری از آنان به ویژه در برخورد به مخالفان خود سخت نابردبارانه، متکی بر ناسیونالیسم افراطی، تهدید آمیز و سرکوب گرایانه است و هیچ رد پایی از دموکراسی خواهی در آن یافت نمی شود. علاوه بر آن بی آن که آرمانهای انقلاب مشروطه ضرورتاً کهنه شده باشند، باید به صراحت یاد آور شد که عصر مشروطه خواهی در ایران به عنوان پروژه ی سیاسی برای دموکراتیزه کردن قدرت سیاسی بسر رسیده است. مشروطه خواهی به عنوان شکل نه چندان کاملی از دموکراسی خواهی جایی شکل گرفت که سلطنت مطلقه بر سر کار بود. در آن هنگام، مشروطه خواهی به عنوان فرایند سازشی بین نیروی دموکراسی و اقتدار پادشاهی شکل گرفت که با محدود و "مشروط" کردن قدرت شاه، و در نهایت با تقلیل آن به قدرتی صوری و نمادین، نوعی دیگری از گذار به اقتدار عقلایی را با همه کمبودهای آن به نمایش گذاشت. اما پرسش من این است در جامعه ای که سلطنت برجسته شده است، چه چیز را باید مشروط کرد؟ بنابر این باید از احیای سلطنت سخن گفت و نه مشروطه خواهی. واقعیت این است که در دوران سلطنت پهلوی مشروطه خواهان سرکوب و یا با قدرت کودتا برکنار شده اند و نیروی اصلی مشروطه خواهی در زمان پهلوی همچون جبهه ملی امروز جمهوری خواه است. بنابراین برای من عجیب است چگونه امروز ممکن است نیرویی که خود را مشروطه خواه می خواند اما در پی اقتدار عقلانی است، جمهوری خواه نشده باشد؟

گروههای سیاسی کمونیستی که ضد سلطنت هستند ولی ایدئولوژیک هستند آنها چه جایی در این به گفته شما "پروژه جمهوریخواهی" دارند؟

آن ها نیز از منظر انتخاب شکل حکومتی جمهوری خواهند. اما در بستر تاریخی معینی که امروز در ایران از آن نام می بریم، جمهوریخواهی تنها پروژه ای در برابر نظام های موروثی و دینی و اقتدارهای سنتی و کاریسماتیک نیست، بلکه از نظام های ایدئولوژیک و مسلکی هم متمایز است. متأسفانه گروههایی در درون اپوزیسیون که در پی استقرار نظامهای مسلکی دیگری هستند کم نیستند. برای نمونه برخی از گروه های کمونیستی در پی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا هستند و برخی از سازمانهای سیاسی نیمه مذهبی و یا شبه مذهبی ایران نیز در پی استقرار نظام مسلکی دیگری هستند. اما گروه هایی نظیر جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران، اتحاد جمهوری خواهان ایران،

جبهه ملی ایران، سازمان جمهوریخواهان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شورای موقت سوسیالیست های ایران، اتحاد فدائیان خلق ایران و احزاب جمهوریخواهی چون حزب دمکرات کردستان ایران (هر دو شاخه) و کومله (شاخه های متفاوت آن) نه تنها در پی نظام های موروثی و دینی بلکه در پی نظامهای مسلکی نیز نیستند. به این ترتیب جمهوریخواهی یک گرایش سیاسی نیرومند است. برخی از گروه ها ممکن است از جمهوری بودن شکل نظام در ایران دفاع کنند، اما در پی دمکراسی نیستند. این ها را نمی توان در مقوله جمهوری خواهی همچون گرایش سیاسی رده بندی کرد. برآستی جمهوری کمونیستی کره شمالی از استبداد سلطنتی چه کم دارد؟ یا جمهوری های استبدادی نظیر سوریه اسد و عراق صدام و لیبی قذافی چه ربطی به جمهوریت و دمکراسی داشته اند؟ جمهوریت در نمونه عالی آن همان مردم سالاری است و از اینرو به مفهوم و پروژه دمکراسی گره خورده است. از اینرو من هم با شما همداستانم که دمکراسی اولویت اصلی ماست. اما بر این باورم بدون جدایی دین و دولت دمکراسی میسر نیست و جمهوری را مطلوب ترین "شکل" استقرار دمکراسی میدانم. گروه های کمونیستی در زمینه مخالفت شان با جمهوری اسلامی و نظام سلطنتی، باورشان به عدالت اجتماعی و تاکید بر شکل جمهوری نظام ایده آل خود، با جریان های جمهوری خواه نزدیکی های معینی می توانند داشته باشند، اما آن دسته از گروه های کمونیستی که در پی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و نظام های مسلکی هستند، مبلغ نوع دیگری از استبدادند. شاید بتوان گفت در بستر شرایط سیاسی امروز ایران، جمهوری خواهان با اصلاح طلبان در زمینه تاکید بر جمهوری، با هواداران پادشاهی در زمینه تاکید بر سکولاریسم و با کمونیست ها علاوه بر این دو در زمینه دفاع از عدالت اجتماعی نزدیکی هایی دارند، اما پروژه جمهوری خواهی از هر سه پروژه جدا است و در پی استقرار دمکراسی فراگیر به جای "دمکراسی مشروط"، "دمکراسی هدایت شده" و یا "دمکراسی طبقاتی" است.

شما به چند سازمان و حزب اشاره کردید که همگی جمهوریخواه هستند، چه موانع و مشکلاتی وجود دارد که از ایجاد یک بلوک وسیع از این نیروها و یا برگزاری یک کنفرانس بزرگ با شرکت تمامی آنها جلوگیری می کند؟

نخست آن که شرایط سیاسی امروز زمینه برگزاری یک چنین کنفرانسی را بیش از هر زمان دیگری فراهم ساخته است و فکر می کنم این امر رخ خواهد داد. یعنی جمهوریخواهان برای تشکیل قطب و یا جبهه بزرگ

جمهوریخواهی تلاش خواهند کرد و سعی خواهند کرد آن را به صورت یک آلترناتیو، - البته نه به عنوان یک دولت در تبعید - و نوعی رویکرد سیاسی مطرح کنند. یعنی به جای اینکه سرنوشت خود را به اصلاح طلبان گره بزنند و یا در پی مستحیل کردن جمهوریخواهی در پروژه همکاری با هواداران پادشاهی باشند به فکر متحد کردن خود و برگزاری کنفرانس های زنجیره ای جمهوری خواهان خواهند رفت. شور بختانه بخشی از جمهوری خواهان بیشتر دنباله رو اصلاح طلبان دینی بوده اند تا آن که در پی نزدیکی کل جمهوریخواهان باشند. برخی هم به جای تلاش در راه تشکیل بلوک گسترده جمهوریخواهان، همکاری با سلطنت طلبان را ترجیح داده اند و این نیز نوعی پراکندگی ایجاد کرده است. بخش دیگری از جمهوریخواهان نیز برغم اینکه از جمهوری، عقلانیت، اعتدال اجتماعی، تحول طلبی و دوری از اندیشه مسلکی سخن می گوید ولی طرز تلقی و رفتار آنها از جمهوری خواهی بیشتر به برداشتی مسلکی نزدیک است و یا در عمل جمهوری خواهی را با پروژه بلوک چپ و سوسیالیستی یکی گرفته اند. گروههای اتنیکی جمهوریخواه هم بر سر مسئله چگونه گی حل ستم اتنیکی در ایران، نوع رابطه با امریکا، موضع در برابر حمله نظامی به ایران و نوع رابطه با سلطنت طلبان، چالش هایی را پیش روی دیگر گروههای جمهوریخواه قرار داده اند. همه این عوامل در این پراکنده گی ها نقش دارد.

افزون بر این، اینکه آیا ما باید در همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران در داخل کشور باشیم و یا برای تشکیل یک آلترناتیو در خارج از کشور برای جایگزینی قدرت سیاسی دست به کار شویم، در صفوف جمهوریخواهان نیز همچون دیگر گرایشات اپوزیسیون چند دستگی ایجاد کرده است. همان گونه که در باره نوع رابطه با کشورهای غربی نیز تفاوت نظرهایی در طیف جمهوری خواهان وجود دارد. برای نمونه آیا ما باید در پی ایجاد نوعی آلترناتیو با تکیه به کشورهای غربی باشیم یا باید نیرویی ملی باشیم که بر استقلال سیاسی و مالی اپوزیسیون تاکید میکند. در میان جمهوریخواهان همه این گرایشها وجود دارد و بنابراین پیدا کردن فصل های مشترکی که همه را با هم متحد کند، خیلی ساده نیست. این نکته را هم اضافه کنم که برخی از این گرایشهای جمهوریخواه از سازمانهای سیاسی پر سابقه ای آمده اند که دلبستگی های گروهی در میان آنها بالاست. نوعی خود شیفتگی، خود محوری، پر توقعی و فزون گرایی (ماکسیمالیسم)، ذهنی گری و خشک اندیشی و اصول گرایی، رفتارهای انزواجویانه و جستجوی اختلافات و مرزبندی با یکدیگر به جای یافتن نقطه اشتراکها کار متحد کردن جمهوری خواهان را با یکدیگر دشوار ساخته است.

با اینهمه من فکر می‌کنم ضرورت‌های جامعه ایران و درجه معینی از بلوغ سیاسی در این مجموعه به گونه‌ای است که تشکیل جبهه بزرگ جمهوریخواهی را به دستور روز آنها بدل ساخته است. اما باید بر این نکته تاکید کنم که این پروژه به قصد دوری و یا افزایش تنش آفرینی با دیگران نیست. ما نیازمند تنظیم رابطه با گروه‌های غیر جمهوریخواه برای شکل بخشیدن به یک رقابت و هم تعامل سالم نیز هستیم.

ما نه مجبوریم در تخاصم با دیگران خود را تعریف کنیم و نه اینکه با آنها یکی شویم. به نظر من اگر جبهه بزرگ جمهوریخواهی شکل بگیرد، این قطب خواهد توانست رابطه اش را با اصلاح طلبان، گروه‌های کمونیستی، هواداران پادشاهی، مجاهدین و دیگر گروه‌های جامعه بهتر تنظیم کند.

در آن صورت ممکن است همکاری‌های معین و یا همسویی‌هایی با برخی نیروهای دیگر بر سر مسائلی همچون حقوق بشر، مخالفت با حمله نظامی و یا برگزاری انتخابات آزاد صورت گیرد.

آقای درویش پور شما اشاره کرده به تلاش گروه‌های جمهوریخواه برای نزدیکتر شدن به هم. آیا شما کنفرانس اخیر در بروکسل را که تعداد از گرایش‌های مختلف جمهوریخواهی هم در آن شرکت داشتند، تلاشی در همین سمت و سو می‌دانید؟

دوستان بروکسل در پی اتحاد برای دموکراسی هستند و نه نزدیکی نیروهای جمهوریخواه به یکدیگر. در این کنفرانس تعدادی از هواخواهان نظام پادشاهی هم شرکت دارند. جنبه دیگر اینکه برخی از این افراد بیشتر در پی سازمان دادن یک آلتر ناتيو در خارج از کشور هستند. هرچند برخی از آنها این ادعا را رد می‌کنند و باوری کاملاً متفاوت دارند. بسیاری از شرکت‌کننده گان در این کنفرانس جمهوریخواه هستند و چهره‌های شناخته شده و معتبر جمهوریخواه هم در میان آنان به چشم می‌خورد. همچنین هر نوع گردهمایی جامعه اپوزیسیون را باید از بابت شفافیت بخشیدن به صف بندی‌های گوناگون و ایجاد تحرک سیاسی در اپوزیسیون مثبت دانست. اما این که پروژه کنفرانس بروکسل تشکیل قطب بزرگ جمهوریخواهی است، ابداعین نیست. نخست آن که جمهوریخواهانی که در فکر تشکیل قطب بزرگ جمهوریخواهی هستند راه و روش دیگری را جستجو می‌کنند. دو دیگر آن که گرایش غالب بر طیف جمهوریخواه بر استقلال سیاسی اپوزیسیون چه به لحاظ مالی و چه به لحاظ نوع رابطه با جامعه غرب، تاکید و حساسیت

بیشتری از خود نشان میدهد. بیشتر جمهوریخواهان، به دلیل مخالفت قاطع خود با حمله نظامی، توجه و حساسیت بیشتری در چگونه گی تنظیم رابطه با مجامع غربی از خود نشان می دهند. اغلب نیروهای جمهوریخواه از رابطه با مجامع غرب و جلب حمایت بین المللی در دفاع از حقوق بشر و مبارزه علیه جمهوری اسلامی استقبال می کنند. اما بسیاری از آنها همچون من با همکاری با هر نیروی خارجی تنها به خاطر مخالفت با جمهوری اسلامی مخالفیم. ما نباید با نئو کانها طرفدار حمله نظامی به ایران همصدا شویم و یا افراد نزدیک به آنها را به کنفرانس های خود دعوت کنیم.

سومین نکته این که همان گونه که پیشتر گفتم، بخش مهمی از نیروهای جمهوریخواه، وظیفه اصلی خود را تقویت مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی میدانند و به جای تشکیل شورای رهبری و بدیل جایگزین در خارج بر پیوند با داخل تاکید دارند. این نوع رویکرد با رویکردهایی که بیشتر در پی جلب پشتیبانی قدرتهای خارجی برای تغییر نظام هستند و یا بر آنها تکیه می کند، متفاوت است.

به هر حال از هر سه زاویه ای که گفتم بین بخش مهمی از نیروهای جمهوریخواهی که در کنفرانس بروکسل و کنفرانسهای مشابه شرکت نکردند با پاره ای از شرکت کننده گان در کنفرانس بروکسل تفاوت وجود دارد و این یکی از دلایل عدم شرکت آنها بوده است. با اینهمه تاکید می کنم که وظیفه اپوزیسیون تخطئه و نفی یکدیگر نیست. بلکه تشکیل بلوک بندی های گوناگون و تنظیم یک رقابت سیاسی سالم با یکدیگر از یک سو و روشن ساختن حوزه های احتمالی همسویی ها از سوی دیگر است.

سازمان دادن جبهه بزرگ جمهوریخواهان که علاوه بر تاکید بر جمهوریت، جدایی دین و دولت، برچیدن استبداد دینی در ایران و استقرار دموکراسی پارلمانی، بر استقلال سیاسی و مالی خود از قدرتهای خارجی تاکید کند؛ مخالفت قاطع با حمله نظامی داشته باشد؛ و خواستار تغییر قانون اساسی و تغییر وضع موجود - و نه اصلاح نظام - و برگزاری انتخابات آزاد همچون خواستی فراگیر و ملی باشد، پروژه ای است که باید به آن اندیشید و برای به کرسی نشاندن آن عمل کرد.

با توجه به این نکته آخری که مطرح کردید، یعنی "تغییر وضع موجود و نه اصلاح در چارچوب نظام" و نکته دیگری که بران تاکید دارید و آن مسئله "انتخابات آزاد همچون خواستی فراگیر و ملی" آیا اساسا این خواستها در چارچوب نظام امکان پذیر هست یا پروژه ای است برای عبور

از نظام جمهوری اسلامی ایران؟

به نظر من انتخابات آزاد فراگیرترین شعار امروز جامعه است. تا آنجا که به آرایش سیاسی جامعه بر می‌گردد ما خواهان حذف هیچ نیرویی اعم از نیروهای دینی، هواخواهان پادشاهی و هواخواهان نیروهای مسلکی از صحنه سیاست نیستیم. در یک نظام دمکراتیک، انتخابات آزاد می‌تواند وزن هر کدام از این نیروها را روشن سازد. بنابراین من بین پروژه جمهوریخواهی (متکی بر خواست جدایی دین و دولت و استقرار دمکراسی پارلمانی) و اندیشه انتخابات آزاد نه تنها تناقضی نمی‌بینم بلکه این دو را حلقه‌های بهم متصل زنجیری از اندیشه دمکراسی خواهی می‌دانم. البته من برداشت‌های خود را توضیح می‌دهم و در این زمینه بحث گسترده‌ای نیز درون اپوزیسیون جریان دارد. روشن است جمهوری اسلامی که حتی نتایج انتخابات سال ۸۸ را تحمل نکرد و علیه آن کودتای انتخاباتی کرد در برابر خواست انتخابات آزاد مقاومت می‌کند و به آن تن نمیدهد. از این رو طرح خواست انتخابات آزاد نوعی بیان ایجابی و "نرم" برای گذار از جمهوری اسلامی ایران است.

به چه معنی شکل ایجابی آن است؟

برای کسانی که خواستار آند نظام حاکمه مسالمت‌آمیزترین شکل ممکن تغییر کند و با حمله نظامی مخالفند، برگزاری انتخابات آزاد راه حل مسالمت‌آمیز و مناسبی برای عبور از جمهوری اسلامی است. اما اینکه آیا حکومت بر اثر یک خیزش اجتماعی عمومی سقوط می‌کند و سپس انتخابات آزاد برگزار می‌شود و یا اینکه فشارهای بین‌المللی، گسترش فشارهای داخلی و برآمد خیزش اجتماعی عمومی چنان تعادل قواری بر هم می‌زنند که با شکل‌گیری نوعی "قدرت دوگانه" انتخابات آزاد را به عنوان راهی ناگزیر برای جلوگیری از جنگ داخلی پیش روی کل جامعه قرار می‌دهد، این چیزی است که سیر تحولات نشان خواهد داد.

من بر این باور نیستم که در چارچوب جمهوری اسلامی و اقتدار سیاسی موجود امکان برگزاری انتخابات آزاد باشد، اما فراموش نکنیم انتخابات آزاد "هم یک استراتژی است و هم یک تاکتیک". خواست انتخابات آزاد تضمین‌گر این است که همگان حق مشارکت در آینده سیاسی کشور را بیابند و درعین حال باید بپذیرند به رای مردم تمکین کنند. گرایشی که بر پایه موازین بین‌المللی انتخابات آزاد و دمکراتیک رای بیشتر می‌آورند، از مشروعیت سیاسی برای اداره کشور

برخوردار خواهد بود. از نظر تاکتیکی هم این شعار به عنوان تاکتیک سیاسی فراگیر که قدرت بسیج همگانی دارد و تولید وحشت در جامعه نمی کند، شعاری بسیار سودمند است.

پس از تجربه تحول در کشورهای آفریقای جنوبی، شیلی، "انقلاب های مخملین" در اروپای شرقی و در شوروی سابق و بهار عربی، امروزه در نزد مردم ایران تمایل برای تغییر قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد به جای انتخابات بر پایه قانون اساسی تبعیض آمیز موجود و زیر نظر شورای نگهبان، ولی فقیه و...، جذاب ترین راه حل سیاسی است که باید برای آن کوشید.

بنابراین تلاش همزمان برای سازمان دهی جبهه جمهوریخواهی و پیشبرد پروژه انتخابات آزاد، به عنوان یکی از بی درد ترین و پر جاذبه ترین راه کارهای سیاسی، می تواند شانس جامعه ایران را برای گذار به دموکراسی افزایش دهد.

۲۲ ژولای ۲۰۱۲

به نقل از سایت □□□□

nazar

با این افتراقی که در اپوزوسیون هست، جمهوری اسلامی محکم ایستاده است.

روشنگری به زبان تاریخ مستند

جهت آگاهی خوانندگان ضروری دانستم در جهت اصلاح روایت کنندگان از وقایع تاریخی، اشاره نمایم رفیق فدایی مهرداد چمنی دانشجوی زیست شناسی دانشگاه علوم کرمانشا در مقاله

منزل دا مادش ضربه به گردنش نخورد بلکه در روز سوم فرو ردين سا
عت ده و نيم شب با يورش دو اكيپ سپاهي كرنده و ستاد مركزي كرما
نشا به با حكم جلب و آورد منزل دا مادشان شده و اقدام به
دستگيري و ي مي نمايند كه ابتدا زنده يا دمادرش مي گويد اين
مهرداد نيست و مهرداد هم شايد مادرش را رعايت كرده بود او
هم خودش را معرفي نكرده تا اينكه او را به كوچه مي برند و توسط
فردى كه جهت شنا سايي وي همراه آورده بودند شناخته شد و
دستبند شده مجدداً او را براي دريافت وسايل شخصي اش به داخل
منزل مي آورند و مادرش مانع مي شود و مهرداد سرا فرازانه و
با شها مت مي گويد ما در نگران نباش من كاري نكردم به زودي
برمي گردم و مادر هم متعاقباً تو مييل حاصل مهرداد تا نيمه شب
دم در ب سپاهي مي ماند. در همان لحظه ورود در ستاد مركزي سپاهي
ه كرما نشانه رفيق مهرداد زير وحشيا نه ترين شكنجه ها منجمله
شوكت الكتريكي و كابل برقي قرار مي گيرد و دو روز بعد كه خبر مرگ
مهرداد اعلام شد و قبل از اينكه بخوانند جسد را برپايند به
سرخانه به پزشكي قانوني تهران انتقال داده شد. و شش فروردين
شصت و يك پيكر وي در ميان خيل عظيمي طي مراسم با شكوهي در
كرند به خاک سپرده شد. البته سال پنجاه و هشت هم سعيد عقيقي
دا نشجوي فيزيك ربوده شده و با فجييع ترين شيوه شكنجه شد و انقلا
بيون فدايي چون مهردادها اين شكنجه را با راهپيمايي و متينگ
افشا نمودند اما متاسفانه يك خط فكري هم در سطح جامعه بود كه
با شيوه هاي گوناگون وجود شكنجه را در جمهوري اسلامي بايد
انكار مي نمود.

انباشت مالي و بحران در اروپا

از سلسله بحث هاي چپ هاي آلمان - بخش يك، برگردان ناهيد  جعفرپور *

طبقات حاكم در اروپا در چگونگي مقابله درست با بحران كنوني اختلاف
نظر دارند: آيا بايد از يورو دفاع نمود، آيا تقسيم منطقه يورو
مفيد است و يا بايد بطور كامل از يورو صرف نظر نمود؟ آيا بايد
بانك مركزي اروپا بطور نامحدود قرضه هاي دولتي را خريداري نمايد

و یا این مسئله صرفاً تشویق مستقیم کشورهای عضو به انجام سیاست هزینه‌ها و بدهی‌های غیرمسئولانه است و منجر به تورم در این کشورها می‌شود؟ آیا برای غلبه بر بحران سیاست ریاضت لازم است یا اینکه بیشتر باید سیاست سرمایه‌گذاری کینزی‌گرا را به پیش برد؟ آیا بازگشت به دولت‌های ملی و اقتدارشان درست است یا اینکه تعمیق ادغام اروپا استراتژی مفید است؟

چپ نمی‌تواند نسبت به این وضعیت بی‌تفاوت باشد. چپ تا کنون خود را محدود به نگرش دفاعی (تا کنون ناموفق) "ما برای بحران شما هزینه نمی‌پردازیم" نموده است. بسیاری از بررسی‌های تا کنونی مشاوره‌های خوب و فنی در اختیار قرار می‌دهند که شاید بتوان از طریق این مشاوره‌ها بحران را تحت کنترل قرار داد. البته این به آن منظور نیست که حاکمان و رهبران به این مشاوره‌ها گوش کنند و حتی اگر هم گوش کنند معلوم نیست که اثری مطلوب بر روی آنها بگذارد که بحران را تحت کنترل قرار دهند.

پرسش در باره لحظه‌رهای از بحران است. زیرا که یک بحران همواره راه برای امکانات عمل مجدد می‌گشاید؛ مسئله‌ای که تا کنون طبیعی بنظر می‌رسید دیگر نمی‌تواند ادامه داشته باشد. در حال حاضر این پتانسیل‌های رهائی در پس پرده قرار گرفته‌اند و شیوه‌هایی که برای غلبه بر بحران بکار گرفته می‌شوند باعث می‌شوند تا تمایل به انشعاب ملی رشد نماید.

همچنین در بررسی‌های چپ این مشکل بعنوان مشکل میان آلمان و یونان، آلمان و فرانسه بنظر می‌رسد و دولت آنگلا مرکل به عنوان کارفرمائی که کشورهای دیگر اروپائی را به سیاست ریاضت مجبور می‌سازد، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. از این تحولات در هر حال چپ آلمان هم تحت تاثیر قرار می‌گیرد. چپی که نقد خود را به سیاست‌های بحران اروپا در پرتو وضعیت نسبتاً با ثبات اقتصادی و سیاسی این کشور به دشواری به دیگران منتقل می‌سازد.

ما پیشنهاد می‌کنیم که بحران کنونی را در رابطه با توسعه "رژیم انباشت سرمایه مالی ۲" درک نمود. مسلماً تناقضاتی که خود را نشان خواهند داد خاص ذات این رابطه می‌باشند و از آنجا که خود این رژیم زیر سؤال نمی‌رود باز تولید تناقضات بر انباشت مالی و بر بحران در اروپا از سطحی بالا برخوردار است و همواره مناسبات اجتماعی بیشتری را در بحران فرو می‌برند. قصد ما از طرح این پیش‌زمینه پرداختن به سیاست چپ و جنبش‌های اجتماعی در شرایط کنونی

است.

۱/ گرچه تضاد های میان جناح های سرمایه هر چه بیشتر پدیدار می شوند اما در حال حاضر بحث و جدل در مورد بحران سیاسی در اردوگاه بورژوازی عمدتاً تنها به اقدامات مختلف برای ایجاد ثبات مالی تحت سلطه رژیم انباشت و امنیت بخشیدن به ثروت های اجتماعی که قبلاً به صاحبان سرمایه در بخش خصوصی اختصاص داده شده است، خلاصه می شود. با این حال این امکان وجود دارد که در این بحران بازیگران جدیدی امکانات دیگری را به وجود آورند. شرایط گذشته دیگر نمی تواند ادامه داشته باشد و شرایط جدید هم هنوز جا نیافتاده است. اما آلترناتیو هایی قابل رویتند؛ طیف طرفدار اقدامات دولت اقتدارگرا از ژئو مهندسی و سرمایه داری سبز تا یک تحول دموکراتیک اجتماعی زیست محیطی با چشم انداز سوسیالیستی.

۲/ سیاست ریاضت چیزی جز تداوم و تقویت فرآیندهای با بودجه های دولتی نیست که در هر حال در هر بحرانی بکار گرفته می شوند؛ روند مخالف با نرخ سود - توازن قدرت بنفع سرمایه تغییر می کند. احتمالاً سیاست ریاضت بحران را حل نمی کند اما تا زمانی که فشار بحران ادامه دارد، اقدامات علیه طبقات تابع همواره بیشتر و بیشتر خواهد شد و این احساس پرورش داده می شود که آلترناتیو دیگری وجود ندارد.

۳/ کشورهای اروپا در فضای جهانی شرکت های مالی تحت سلطه رژیم انباشت موضع های متفاوتی می گیرند. این مسئله به همراه رقابت سرمایه به آنجا منجر می شود که این کشورها متقابلاً جابجا در برابر تغییرات و مقررات بخش مالی بلوکه می شوند. اما اختلاف بین این دولت ها نباید باعث گردد که ما شباهت های اساسی آنها را نادیده بگیریم. مکانیسم ثبات اروپا و پیمان های مالی در حال ظهور، نشان دهنده تعمیق و همزمان تقویت نئولیبرالی مجدد برای پیوسته باقی ماندن اتحادیه اروپا است.

۴/ بطور خاص نقش آلمان غالباً مورد نقد قرار دارد. زیرا که دولت آنگلا مرکل ترمز بدهی و کنترل سیاست کشورهای اروپائی را از طریق کمیسیون اتحادیه اروپا تحمیل می کند. در واقع وزن آلمان در میان اتحادیه اروپا همواره بیشتر تقویت می شود. سرمایه آلمان بنظر می رسد که تا کنون برنده بحران بوده است. با این حال دولت آلمان تنها از منافع سرمایه آلمان حرکت نمی کند. ریاضت اقتصادی پیشنهاد شده از سوی دولت آلمان در اروپا به اجرا در می آید زیرا این

ریاضت اقتصادی می بایست باز تولید رژیم انباشت را در مجموع ضمانت بخشد و در نتیجه بدینوسیله منافع بخش غالب سرمایه فراملی را که در سرتاسر اروپا وجود دارد تامین سازد. از این روی تز امپریالیسم آلمان در بحران به این معنا که دولت این کشور تنها منافع بورژوازی ملی آلمان را نمایندگی کند. (یعنی آنچیزی که در تئوری های کلاسیک امپریالیسم معنی می دهد) پذیرفتنی نیست.

۵/ وظیفه اصلی چپ این است که به سازماندهی طبقات تابع بر علیه سیاست های ریاضت بپردازد. آنچه که به استراتژی سیاست اروپا بر می گردد چپ نباید موضعی ضد اروپا بگیرد بلکه باید در چشم اندازش هدف اتحادیه اروپائی سوسیالیستی را داشته باشد. یعنی اتحادیه ای سیاسی که می تواند تعادل و عدالت اجتماعی در اروپا را امنیت بخشد. در تلاش برای آزادی عمل بر علیه یکپارچه سازی نئولیبرالی و همچنین به وجود آوردن آلترناتیو ها به دلائل تاکتیکی مفید خواهد بود که چپ خود را روی دولت ملی و نابرابری هائی که خارج از دولت ملی به آن مرتبط است، متمرکز سازد. برای مثال این کاملاً درست بود که چپ قانون اساسی اروپا و همچنین پیمان مالی پیمان اروپا را رد کرد. پیمان های اروپائی در بسیاری از جهات می بایست تغییر کنند. آزادی انسانها در اروپا تنها می تواند زمانی برقرار گردد که آزادی سرمایه از بین برود. اروپا باید از نو و از پائین ساخته شود و آنهم از طریق انتخابات مجلس موسسان و از طریق اتحادیه اجتماعی اروپا.

۱- چکیده درک های متفاوت از بحران

در حال حاضر بنظر می رسد که بحران در اروپا نتیجه بدهی های دولت هاست. درحالیکه موضوع بر سر شکل ظاهر شده از روندی طولانی مدت از بحران جهانی مالی و اقتصادی است. شروع بحران از بازار وام مسکن بدون پشتوانه در ایالات متحده آمریکا آغاز گشت و پس از آن بحران در بانک ها شروع شد و سپس بحران بودجه های ملی و یورو را در بر گرفت. بر خلاف آنچه که ایدئولوژی نئولیبرالی دهه هاست و در زمان بحران مجدداً تبلیغ می کند، جوامع اروپائی فراتر از مناسباتش زندگی نکرد. بلکه از دلایل مهم بیشتر کسری بودجه دولت ها به خاطر بسته های نجات دولتی برای بانک ها، بسته محرک، درآمدهای مالیاتی ضعیف، بیکاری روبرشد و همچنین افزایش هزینه های اجتماعی در زمان بحران بود. ما در حال حاضر همانطور که در نظریه مان آمده با یک بحران فراملی نظم اجتماعی بورژوازی و یک بحران بزرگ شیوه تولید سرمایه داری روبرو هستیم. بحرانی بزرگ زیرا که تفاوتش با یک

بحران کوچک این است که نمی توان آنرا با تنظیمات جزئی در چارچوب رهبریت رژیم انباشت و شیوه غالب تنظیم سرمایه داری حل نمود.

حل این بحران نیاز به تغییرات عمیق در مناسبات اجتماعی دارد.

(vgl. Altvater 1983, 93 ff.; Lipietz 1985, 113; Boyer 1986, 66 ff.)

با آنتونی گرامشی می توان همچنین از یک بحران ارگانیک صحبت نمود: بحران اقتصادی در یک سری از کشورها تبدیل به یک بحران سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد شد. بحرانی که توسط آن تراز دلخواه برای توسعه اجتماعی همواره بطور فزاینده مورد پرسش قرار می گیرد. موضوع بر سر بحران مالی تحت سلطه رژیم انباشت است که در حال حاضر به صورت شکل غالب استفاده از سرمایه خود را نشان می دهد و از سال های ۱۹۷۰ شکل گرفت تا بدینوسیله با بحران فوردیسم مقابله شود.

(vgl. Aglietta 1979, Lipietz 1985).

آنچه که به اروپا برمی گردد تناقضاتی است که مرتبط با اتحادیه پولی اروپا و پیمان ثبات اروپا است. دو دیدگاه گسترده در چپ در مقابل درک کافی از بحران قرار دارد: اولین دیدگاه این است که بحران صرفاً از طریق سود بیش از اندازه بانک ها باعث شده است. سودی که در واقعیت عملکردش می بایست به "اقتصاد حقیقی" یاری رساند. البته این درست است که بحران کنونی یک بحران بانکی است اما با این حال تنها سود بیش از اندازه بانک ها باعث خارج شدن ترن از ریل ها نگشته است. بانک ها باید بمانند تمامی شرکت های دیگر سرمایه خود را بیشتر کنند و از پول پول بسازند. این اصرار برای هر چه بیشتر سود و بهره برداری از سرمایه که هنوز هم گزاف است، بانک ها را بمانند تمامی شرکت های دیگر که در رقابت با یکدیگر قرار دارند بسوی نابودی سوق داد. این "حرص و طمع ذهنی بانکداران" در واقعیت یکی از پیامدهای رابطه ساختاری با شیوه تولید سرمایه داریست. در سیستم سرمایه داری هرگز موضوع بر سر رضایت نیازهای انسانی نبوده و نیست بلکه موضوع بر سر استفاده از تمامی ابزار برای سود بیشتر از سرمایه است. از این روی بانک ها تنها به شرطی به "اقتصاد حقیقی" کمک می کنند که این اقتصاد تشنگی بی حد و حصر آنان را برای بهره برداری هرچه بیشتر از سرمایه تامین نمایند. این هم که در نظریه رودلف هیلفرینگ آمده که بانک ها بطور یکجانبه بر صنعت و تجارت تسلط دارند، درست نیست

زیرا که در سیستم سرمایه داری میان بانک‌ها و تجارت و صنعت یک وابستگی متقابل وجود دارد. بخشی از چپ‌ها معتقدند که بانک‌ها تنها باعث و بانی بحران می‌باشند و این توهم وجود دارد که می‌توان بر بحران تنها با یک شکل دیگر از مقررات بانک‌ها و بازارهای مالی غلبه نمود.

همچنین نظریه نادرست دومی هم در میان چپ‌ها وجود دارد که بر مبنی آن هر بررسی انتقادی به بخش مالی را بعنوان واکنشی کوتاه در نقد سرمایه داری و یا حتی بعنوان ضد یهود رد می‌کنند. تولید بعنوان عامل اصلی در اینجا، بعنوان گردش خون ثانویه و بعنوان تنها بخش سطحی از تولید سرمایه داری بحساب می‌آید. رجوع شود به کتاب ماکس هورک‌هایمر:

(Horkheimer 1988 b, 325).

این فرضیه غیر قابل دفاع می‌خواهد بگوید که یهودیانی که مسیحیان به آنان ممنوعیت بهره داده و همزمان حرفه خویش را بعنوان بانکداران از دست داده اند، از آنجا که در چهارچوب نظام سرمایه داری جایگاه خویش را از دست داده اند، می‌توانند از سوی تبلیغات فاشیستی بعنوان قربانی انتخاب شوند.

امروز از این مسئله نتیجه برگشت از ایدئولوژی گرفته می‌شود. به این مفهوم که هرگونه انتقاد از صنعت بازار مالی همزمان آنتی زمیست (ضد یهودیت) است. چپ‌ها در اینجا با رئیس موسسه برای تحقیقات اقتصادی در مونیخ و هانس ورنر زین و رئیس جمهور اسبق آلمان کریستیان ولف ملاقات می‌کنند. کسانی که اعتقاد دارند می‌توانند از مدیران بانک‌ها دفاع کنند اگر که آنان را بعنوان یهودیان تحت تعقیب جا بزنند. بدین صورت نقد سرمایه داری به نقد ایدئولوژیکی تقلیل می‌یابد. همچنین تغییرات تاریخی تنظیم شیوه تولید سرمایه داری و مفهوم سیاسی اش مورد توجه قرار نمی‌گیرد. نقد سرمایه داری آنچنان انتزاعی است که در این موقعیت قرار ندارد به بحران کنونی به لحاظ استراتژیکی و سیاسی به اندازه کافی پاسخ دهد. جوامع امروزی تحت سلطه شیوه تولید سرمایه داری طور دیگری هستند تا جوامع ۵۰ یا ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال پیش. در واقع در دهه‌های اخیر تغییراتی در شیوه توسعه سرمایه داری پدید آمده است که ما آنرا بعنوان شکل‌گیری یک رژیم انباشت تحت سلطه بازار مالی ارزیابی می‌کنیم.

۲ - رابطه میان سرمایه صنعتی و سرمایه بهره ای

همانطور که مارکس در کتاب کاپیتال نشان می دهد " ارزش گذاری ارزش" اشکال متفاوتی دارد که مستقل از یک دیگر عمل می کنند اما همزمان در یک رابطه سیستماتیک با یک دیگر قرار دارند. دقیقا در بحران ها است که رابطه میان اشکال متفاوت و مستقل از هم پول و سرمایه بشدت خود را نشان می دهند. سرمایه می تواند از سوئی برای تولید کالا و یا خدمات بکار رود در این صورت بعنوان سرمایه صنعتی عمل می کند؛ نیروی کار به کار گرفته می شود و ابزار تولید خریداری می گردد و سرمایه پولی تبدیل به سرمایه تولیدی می شود. در این روند نه تنها ارزش نیروی کار و ارزش ابزار تولید باز تولید می شود بلکه ارزش اضافه هم تولید می گردد. کالاها بفروش می رسند و مجددا سرمایه کالاها بشکل سرمایه پولی بر می گردد و همزمان ارزش اضافی (مازاد) بطور واقعی خود را نشان می دهد. بخشی از این ارزش اضافه یا مازاد انباشته می شود به سرمایه افزوده شده و دوباره سرمایه گذاری می شود و سرمایه بزرگ شده مجددا از نو چرخه این دایره را بکار می اندازد. این چرخه دائمی سرمایه صنعتی با چرخه سرمایه بهره ای عجین و در رابطه است. زیرا که در اینجا پول تنها بعنوان بهره عمل نمی کند بلکه همین بهره مجددا به عنوان سرمایه بکار گرفته می شود. در این صورت پول بعنوان سرمایه بالقوه حساب می شود.

(MEW 25, 350 ff.)

پول در این مقام بعنوان سرمایه بالقوه تنها برای مبادله کالا بکار گرفته نمی شود بلکه خودش تبدیل به یک کالا می شود؛ در مقابل بهره اعطا می شود.

در چرخش سرمایه بهره ای بلافاصله پول شروع می کند به اضافه شدن از این روی این سرمایه بهره ای همانطور که مارکس اشاره می کند " مادر تمامی اشکال عجیب و غریب است". (همانجا صفحه ۴۸۳)

چرخش سرمایه بهره ای در یک رابطه متناقض با چرخش سرمایه صنعتی قرار دارد :

با استفاده از سرمایه شخص ثالث سرمایه بالقوه می تواند بزرگتر شود و در حقیقت بالقوه ارزش اضافی بیشتر تولید شود و انباشت گردد. از سوی دیگر سرمایه داران صنعتی بهره ای را که برای وام می پردازند از ارزش اضافی شان کسر می گردد. چرخش سرمایه بهره ای

برای گسترش باز تولید مجموعه سرمایه اجتماعی ضروری است. ضرورت عرضه و تقاضای اعتباری را می توان با چرخش (گردش خون) سرمایه صنعتی توضیح داد. در این چرخش سرمایه صنعتی همواره بطور سیستماتیک پول بیشتری بکار می افتد. بدین صورت در طول سال ها پولی که برای ماشین آلات و ابزار کار سرمایه گذاری شده است بتدریج دوباره به سرمایه افزوده می شود؛ قطعه قطعه کالاها ارزشی را تولید می کنند که افزون بر سرمایه ثابت بشکل پول به دست سرمایه داران بر می گردد. این پول غالبا مجددا در سرمایه مولد سرمایه گذاری نمی شود بلکه بعنوان سرمایه حامل بهره در دسترس سایر سرمایه داران برای فرایندهای بازیافت دیگر قرار می گیرد.

در مقابل سرمایه صنعتی برای تداوم فرایندهایش معمولا نیاز به یک صندوق ذخیره سرمایه اضافی دارد که این صندوق ذخیره بعنوان سرمایه بهره ای (سرمایه اعتباری) بکار گرفته میشود. از طریق بکار افتادن این سرمایه اعتباری انباشت فراتر از محدودیت های خود رفته و از مرزهای ارزش اضافی حقیقی گذر می کند. این امر نه تنها برای سرمایه های فردی بلکه برای سرمایه کل اجتماع هم صادق است؛ در چهارچوب سیستم اعتباری صرفا این ارزش اضافی حقیقی تنها نیست که در شکل پول به سرمایه تبدیل می شود بلکه بانک ها همزمان از هیچ پول اعتباری خلق می کنند. با نرخ بهره ها ادعای کار اجتماعی برای آینده مطرح می شود. این ادعای در حقیقت برای دراز مدت پیش بینی شده برای آینده تنها زمانی ممکن خواهد بود که اعتماد به نفس به آینده وجود داشته باشد و شرایط آنچنان پایدار نگاه داشته شود که سرمایه پولی بکار گرفته شده مجددا برگردانده شود.

از گردش و جریان خون سرمایه صنعتی و سرمایه بهره ای (اعتباری) یک شکل دیگر سرمایه به وجود می آید که در دهه های اخیر به طور فزاینده مفهوم پیدا کرده است؛ سرمایه خیالی یا غیر حقیقی. این سرمایه خیالی یا غیر حقیقی از طریق اوراق بهادار اعتباری (وامی) یعنی فروش مجدد ادعاها و خواسته های اعتباردهندگان یا شکل گیری شرکت های سهامی محدود خود را نشان می دهد (در این صورت سرمایه پرداختی یک شرکت در غالب سهام دوبرابر می شود)

مارکس این اوراق بهادار را سرمایه خیالی و ساختگی نام نهاده است. زیرا که این اوراق بهادار خود عملکرد سرمایه ندارند بلکه تنها نشان گر ادعاهای قانونی بر بخش هایی از ارزش محصولات مورد نظر که تولیدشان در فرایندهای بازیافت آینده انتظار می رود، است.

بنابراین سرمایه خیالی " ارزش " خود را دقیقا در خود حمل می کند:

قیمت آن تنها به اندازه ای است که خریدار با در دست داشتن این اوراق بهادار و باور به فرایندهای بازیافت در آینده بسر برد. افزایش قیمت اوراق بهادار به شکل ارزش گذاری مستقل در کنار سودی که به سهام داران پرداخته می شود و به عملکرد سرمایه سرمایه گذاری شده ربط دارد قرار دارد.

گمانه زنی ها بر روی تغییرات قیمتی سرمایه خیالی یا ساختگی درست بمانند گمانه زنی بر روی تغییرات قیمت سایر کالاها بر اساس مشتقات معاملات مالی است؛ معاملات گزینه ای یا معاملات شرطی و یا معاملات معاوضه ای همگی از کاراکتر شرط بندی روی تغییرات قیمت ها برخوردارند. معاملات مالی شرط بندی (شرط بندی روی قیمت آینده سهام شرکت ها و یا قیمت کالاها) می تواند تضمینی باشد در مقابل نوسانات قیمت ها اما همزمان منبعی مستقل از بهره برداری سوداگرانه از سرمایه مالی (پولی) است.

سرمایه جهانی تحت سلطه رژیم انباشت و تناقضات آن

همه این فرم ها و فرایندها، ویژگی های کلی فرایند استثمار سرمایه داری است که با هم تحت رژیم انباشت مالی در یک رابطه خاص قرار داده شده اند. برای درک این رژیم و بحران مربوط به آن لازم است که توسعه مدار سرمایه صنعتی، سرمایه بهره ای، سرمایه خیالی یا ساختگی و مشتقات آن را از نزدیک مورد توجه قرار داد.

ثابت شده است که سرمایه بهره ای اما مهمتر از آن سرمایه خیالی و مشتقات آن در دهه های اخیر بروشنی از سرمایه صنعتی رشد سریع تر و افزایش بیشتری داشته است. درصد سود سرمایه شرکت ها در بخش مالی آمریکا در فاصله سال ۱۹۴۷ تا سال ۲۰۱۰ از ۸ درصد به ۳۵ درصد افزایش داشته است.

وام های خصوصی بانک ها و دیگر موسسات مالی آمریکا نسبت به تولید ناخالص داخلی آمریکا از ۷۱ درصد سال ۱۹۶۰ به ۲۰۲ درصد سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است. این مسئله در آلمان از ۳۹ درصد به ۱۰۵ درصد افزایش یافته است. ارزش بازار سهام آمریکا نسبت به تولید ناخالص داخلی آمریکا از ۵۸ درصد سال ۱۹۸۹ به ۱۴۴ درصد سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است. این مسئله در آلمان از ۲۳ درصد به ۵۷ درصد افزایش یافته است. (داده ها از پایگاه ساختار مالی بانک جهانی) در سال ۲۰۰۷ بازار اوراق قرضه دولت آمریکا یک حجم ۴،۴ تریلیون دلاری داشته است و بازار اوراق برای وام مسکن حجمی ۷،۱ بیلیونی و بازار

سهام آمریکا حجم ۲۱،۹ بلیون دلاری داشته است. باید توجه داشت که رشد این بازارها در شرایط رونق تا سال ۲۰۰۷ هنوز هم نسبت به رشد بازارهای بیمه‌های اعتباری که عملاً تا سال‌های ۹۰ هنوز موجودیت نداشتند و در سال ۲۰۰۷ قراردادهائی با حجم ۴۵،۵ بلیون دلار داشته‌اند، کم بوده است. (ماخذ کتاب مورگنسون سال ۲۰۰۸).

(Morgenson 2008).

در سال ۲۰۰۷ در قالب وام، اوراق قرضه و سهام مبتنی بر بهره و سرمایه خیالی در سرتاسر جهان تا ۲۰۲ بلیون دلار انباشته شده است. در سال ۱۹۹۰ این مبلغ سرمایه مالی جهانی ۲۶۱ درصد بیشتر از محصول اجتماعی جهانی بوده است (نگاه کنید به کتاب مک کینزی، ۲۰۱۱، دوجدول ۱ و ۲). بنابراین این سرمایه‌های مالی جهانی بسیار بیشتر و سریع‌تر از محصول اجتماعی جهانی رشد داشته است.

این توسعه نابرابر اشکال مختلف سرمایه مالی، یعنی سرمایه بهره‌ای و سرمایه خیالی و مشتقات آن به هیچ وجه تصادفی نیست. برای درک آن ضروری است که به لحاظ تاریخی تا بحران فورديسم در سال‌های ۷۰ برگشت نمود. در آن زمان برای فرار از بحران سودآوری سرمایه بدنبال استراتژی‌های متفاوت روان شد؛ انتقال تولید به کشورهای حاشیه و نیمه حاشیه کشورهای سرمایه داری، حمله مستقیم به طبقه کارگر در این مراکز (اخراج‌های دسته جمعی، تضعیف اتحادیه‌های کارگری، کاهش دستمزدها، انهدام خدمات اجتماعی) و ایجاد فرصت‌های جدید برای سرمایه گذاری از طریق مقررات زدائی، خصوصی سازی لیبرالیزه کردن. بدنبال این روند تغییر ساختار نحوه توسعه سرمایه داری در بسیاری از جهات تغییر نمود.

۱/ در مراکز سرمایه داری توازن قدرت میان طبقات حاکم و طبقات محروم بشدت به نفع طبقات حاکم و به زیان طبقات محروم تغییر نمود. این مسئله خود را برای مثال در درجه کاهش دستمزدهای مراکز سرمایه داری نشان می‌دهد که خود بعنوان شاخصی برای نرخ رو به افزایش ارزش اضافی است. بدین ترتیب سهم دستمزد تنظیم شده در آلمان غربی از ۷۵،۲ درصد سال ۱۹۷۴ به ۶۷،۸ درصد سال ۱۹۹۱ سقوط کرد. سهم دستمزد تنظیم شده در کل آلمان از ۶۹،۶ درصد سال ۱۹۹۲ به ۶۱،۷ درصد سال ۲۰۰۷ کاهش یافت. به طور متوسط در اتحادیه اروپا ۱۵۴ سهم دستمزد تنظیم شده از ۷۴،۲ درصد سال ۱۹۷۴ به ۶۴،۷ درصد سال ۲۰۰۷ کاهش یافت.

دستمزدهای حقیقی بطور متوسط در مراکز سرمایه داری از اوائل سال های ۹۰ را کد ماند. در آلمان دستمزد ناخالص حقیقی هر شاغل از سال ۱۹۹۴ تا سال ۲۰۰۸ حتی ۳،۳ درصد کاهش داده شد.

بسیاری از کارگران با دستمزد پائین از این روی قدرت خرید خویش را از دست دادند. در آمریکا حتی درآمد متوسط حقیقی ۹۰ درصد افراد پائینی جامعه در سال ۲۰۰۸ کمتر از سال ۱۹۷۳ بوده است و تنها ۱۰ درصد افراد بالائی جامعه افزایش درآمد داشته اند.

Saez- Piketty 2010 –Tabelle A4

شاخص های بحران رژیم سلطه انباشت سرمایه مالی

بحران در رژیم سلطه انباشت سرمایه مالی شاخص های عمیقی دارد که کاملا متفاوت از شاخص های بحران فوردیسم است:

۱/ تمایل ذاتی در این شیوه تولید سرمایه داری بشدت بر تولید بیش از حد است و این مسئله در مرحله نخست قرار دارد. در مراکز سرمایه داری کالا های مصرفی چون اتومبیل، ماشین لباس شویی و تلویزیون تا حد زیادی تولید می شوند. این تمایل به اشباع از طریق کاهش درجه دستمزدها تشدید می شود. زیرا که دستمزد بعنوان فاکتور تقاضا نسبتا مفهوم خود را از دست می دهد. همچنین تقاضا های دولتی هم توسط سیاست های نئولیبرالی محدود می گردند. همزمان بدلیل تمایل شرکت های سرمایه گذاری به ارزش سهام، سهم سرمایه گذاری در سود های حقیقی کاهش یافته و از این روی هم در مجموع تقاضا برای سرمایه گذاری هم محدود می شود.

۲/ بحران وام های بدون پشتوانه در آمریکا نشان داد که بدهی مزدبگیران با اقدامات خودسرانه از بین نمی رود. پرداخت بهره و درصد اصل پول برای وام های اعتباری جهت خرید املاک یا کالاهای مصرفی و یا وام های تحصیلی که باید از درآمد ماهانه مزدبگیران پرداخت گردد، برای بخش اعظم مزدبگیران ناممکن گشته است. بدهکاران می بایست شرایط سخت و مخاطره آمیزی را تحمل کنند و بانک ها باید از بخش قابل توجه ای از بدهی ها صرف نظر نمایند. حساب املاک و مسکن رشد شکننده داشته و این مسئله بخصوص در بخش ساخت و ساز خود را نشان داد در نتیجه باز هم بسیاری کار خود را از دست دادند.

۳/ در سال های ۹۰ بخصوص در آمریکا و همچنین در دیگر کشورها این انتظار می رفت که اگر مزدبگیران سهام خریداری کنند و سود ببرند و

یا اگر به لحاظ بالا رفتن قیمت املاک با وثیقه قرار دادن اسناد املاک خود و برعکس وام از بانکها دریافت نمایند، می توان قدرت تقاضا را بالا برد. تصور می شد که با سود سهام و یا فروش املاک، مصرف کنندگان می توانستند بدهی خویش را پرداخت نمایند. یک بار دیگر این توهم به وجود آمد که می توان رشد را همچنان حفظ نمود. حتی بحران اقتصادی جدید که در آن بسیاری از مزدبگیران پس اندازها و حق بازنشستگی پرداخت شده خویش را از دست دادند و بخصوص بحران فرعی اول در آمریکا نشان داد که این انتظارات محدود می باشند.

پس انداز بسیاری از مزد بگیران از بین رفت و آنها خانه و آپارتمان خود را از دست دادند و تعداد کسانی که اعلام ورشکستگی نمودند افزایش یافت. همچنین محدودیت های اشکال سرمایه خصوصی مبتنی بر امنیت های اجتماعی مانند سرمایه گذاری برای دوران بازنشستگی آشکار شد. خدمات اجتماعی حذف شد و حق بیمه افزایش یافت.

۴/ سرمایه انباشت شده دائما در حال جستجو برای فرصت های جدید برای بازیافت ارزش اضافی است و از آنجا که بخش زیادی از سرمایه پولی در چرخش سرمایه صنعتی سودآوری آنچنانی نداشته به این لحاظ برای دریافت سودآوری بیشتر در مدار سرمایه مالی بکار گرفته شد. از طریق خصوصی سازی حق بازنشستگی، کاهش مالیات بر درآمد های بالا، درآمدهای حاصل از سرمایه و دارائی ها بزرگ و بزرگتر شده و در شکل سرمایه پولی بدنبال بازیافت فرصت سرمایه گذاری جدید روان است.

بدین شکل نه تنها حباب سوداگرانه در اقتصاد جدید و رونق ساخت و ساز در اسپانیا و ایالات متحده آمریکا به وجود آمد، همچنین رفتار سرمایه گذاری بانک های ایسلند، ایرلند، بریتانیای کبیر و آلمان را می توان بدینوسیله توضیح داد. آنها که در ظاهر در بانک های آمریکا یا بانک های اروپائی بازار آمریکا مانند دویچه بانک و... سرمایه گذاری امن و پرسود می کنند، قربانی این جستجوی همواره برای بازیافت فرصت های جدید برای دستیابی به سود بیشتر می باشند.

با گذشت زمان این امر می توانست موفق باشد زیرا که همواره پول جدید به منظور خدمت به نرخ بهره تزریق می شد اما زمانی آشکار میشد که بدهکاران از پس این نرخ بهره بالا بر نمی آیند. به خاطر بحران از سال ۲۰۰۷ بخشی از سرمایه مالی جهانی ارزش خود را از دست داده است؛ از اواخر سال ۲۰۰۷ تا پایان سال ۲۰۰۸ قیمت این سرمایه مالی جهانی از ۲۰۲ میلیارد دلار به ۱۷۶ میلیارد دلار سقوط نمود. تا

پایان سال ۲۰۱۰ این مبلغ مجدداً به ۲۱۲ بلیون دلار رسید و بدینوسیله بالای سطح قبل از آغاز بحران قرار گرفت. (مک کنیزی ۲۰۱۱، ۲)

پرسش اصلی که در بحران کنونی از منظر سرمایه مطرح می شود مانند قبل این است که چگونه می توان جلوی تخریب بیشتر سرمایه را گرفت و چگونه می توان بدون اینکه شیوه تولید سرمایه داری زیر سؤال برود، این سرمایه را سازماندهی نمود و فعال و سودآور ساخت. پرسش بعدی این است که سرمایه چه کسی تخریب می شود و چه کسی در این جنگ عظیم و مبارزه اقتصادی سیاسی کمترین زیان را خواهد برد.

در حال حاضر پرسش تخریب سرمایه بویژه متمرکز است بر منطقه یورو. اما در اساس موضوع بر سر یک مشکل جهانی است. تصمیم گیری ها در این باره نه تنها از طریق اقتصادی بلکه از طریق سیاسی و احتمالاً نظامی گرفته خواهد شد.

۵/ در شرایط تشدید رقابت های بین المللی، دولت سرمایه داری به دولت در حال رقابت توسعه می یابد.

(vgl. Altvater ۱۹۹۴; Hirsch ۱۹۹۵).

کاهش مالیات ها و یارانه ها برای سرمایه، خصوصی سازی خدمات اجتماعی و شرکت های دولتی، افزایش مالیات های غیر مستقیم و مالیات های مستقیم برای مزدبگیران و همچنین انهدام خدمات اجتماعی از ویژگی های ساختاری سیاست های دولت می شود. در زمینه بیکاری جمعی و بحران های عمیق و مکرر، افزایش مالیات های مزدبگیران و انهدام خدمات اجتماعی بطور معمول کافی نخواهد بود تا ضرر و زیان در آمد دولت را که بخاطر بحران و کاهش مالیات بر سرمایه به وجود آمده جبران کند و بنابراین کسری بودجه ساختاری دولت هم چنان باقی خواهد ماند و قروض ملی همچنان بسرعت افزایش می یابد.

۶/ جایجائی سرمایه، ایجاد فضائی ثابت (هاروی ۲۰۰۴) تنها راه حلی موقت برای انباشت بیش از حد سرمایه است. نابودی سرمایه ثابت در مراکز صنعتی قدیمی اغلب آهسته تر از ساخت و ساز ظرفیت های جدید در حاشیه کشورهای صنعتی به پیش برده می شود. همچنین در مراکز جدید تولید در کشورهای حاشیه اجناس تولید شده غالباً باید صادر شوند زیرا که در این مراکز به علت پائین بودن دستمزد، بازار داخلی بسیار ضعیف می باشد و قدرت خرید پائین. با باز شدن هر محل جدید برای انباشت سرمایه که در آن استراتژی توسعه برای صادرات

دنبال می شود مشکل اضافه ظرفیت بیش از حد در بسیاری از بخش های تولیدی اش با بین المللی شدن سرمایه شدت می گیرد. در چین در حال حاضر کنسرن های آمریکائی، ژاپنی، اروپائی، کره ای و تایوانی با هم در رقابت بسر می برند که در مجموع ظرفیت تولید جدیدی را ایجاد نموده اند که در توسعه بازار داخلی چین تنها بخش مورد استفاده قرار میگیرند. تولید کنندگان چینی که در کنار بخش بزرگی از کنسرن های خارجی به تولید مشغولند هم چنان چون گذشته به بازار آمریکا و اروپا وابسته اند. اما وزنه ایالات متحده آمریکا و اروپا در اقتصاد جهانی در حال کاهش است. آنها نسبتا تولیدشان کم است و از این روی هم درآمدشان کمتر است. چین مجبور است در سطوح بین المللی بعنوان وام دهنده حضور یابد تا محصولات تولید شده در چین را اساسا بتواند صادر نماید. رفاه در آمریکا از سال ۱۹۹۰ از طریق بدهی تامین مالی گشته است. چین سوسیالیستی در ۲۰ سال گذشته قایق نجات سرمایه داری جهانی بوده است. اینکه آیا وام های چین زمانی تصویه می شوند، هنوز روشن نیست.

ادامه دارد...

* Alex Demirović, Thomas Sablo –
<http://www.rosaluxemburgstiftung.de/>

بیانیه جمعی از کوشندگان راه عدالت و حقیقت در افغانستان

عدالت باید حرف آخر را بزند!

آقای رییس جمهوری ما صدای شما را شنیدیم!

ما هم ده سال است همین را می گوئیم!

پس از طرح مبحث مصالحه با طالبان و دیگر گروه های تروریستی از سوی دولت افغانستان و جامعه بین المللی مهم ترین نگرانی و دغدغه

مردم عدالت خواه افغانستان، نمایندگان جامعه مدنی، نهادهای اجتماعی و حقوق بشری، رسانه های متعهد، فعالان حقوق زنان و روشنفکران کشور مسأله عدالت و زیرپا شدن حقوق بشر بوده است.

حامد کرزی رییس جمهوری افغانستان در آخرین ماه های ریاست جمهوری اش، و برای اولین بار در طول ده سال گذشته در کنار مسأله صلح با طالبان و دیگر گروه های مسلح در کشور به الزام پاسخگویی آن ها در مورد جنایاتشان اشاره کرد و گفت: «ما صلح می خواهیم، اما آن ها [طالبان و دیگر گروه های مسلح مخالف دولت] باید بدانند که هر قتلی که کردند، هر جنایتی که مرتکب شدند، در خاطره ما است و فراموش نمی شود. اگر از این خاک هستند و یا بیگانه هستند، باید بدانند که یک روز جوابگو خواهند بود.»

رییس جمهوری در افتتاح کنفرانس مجمع قضات زنان نیز وظایف ارگان های عدلی و قضایی را مهم خوانده سارنوالان و قاضیان را برای تامین عدالت تشویق کرده گفت: «امیدوار هستم که افتتاح امروز، سنگ تهادبی باشد برای فراهم آوری عدالتی که مردم افغانستان از دیرزمانی منتظرش هستند... مردم افغانستان آرزو دارند که دولت برای آن ها بعد از خروج نیروهای خارجی از این کشور، عدالت را فراهم و امنیت را تامین کند و خدمتگار مردم باشد.»

بدیهی است که نهادهای حقوق بشری و جامعه مدنی افغانستان خیلی پیشتر از این توقع داشتند این حرف ها را از زبان رییس جمهوری بشنوند. اگر به موارد بی عدالتی در ده سال گذشته و همین چند ماه مراجعه کنیم شاهد اتفاق های ناگواری در گوشه و کنارهای کشور بوده ایم که نمایانگر رفتارهای نهایت غیرانسانی دولتمردان و قدرتمندان مسلح مسؤول و غیر مسؤول، و طرفین درگیر است؛ از جمله انفجار در مراسم عروسی دختر یکی از نمایندگان مجلس افغانستان که سبب قتل او و ده ها تن انسان بی گناه شد؛ ۵۲ مورد قتل ثبت شده زنان در ۴ ماه گذشته؛ سم پاشی در منابع آب مکاتب دخترانه در ولایت های مختلف که تعداد زیادی از فرزندان این سرزمین را راهی شفاخانه ها و کلینیک ها ساخت... این اتفاق ها در کنار حوادث ریز و درشت دیگری فقط در همین چند ماه اخیر صورت گرفته است. در حالی که حمله های انتحاری، بمب های کنار جاده ای، ربودن و تهدید خبرنگاران و فعالان جامعه مدنی، قتل زنان و دختران جوان در محاکمه های صحرائی، اسید پاشی و ترور در طول ده سال گذشته جان هزاران هزار انسان بی گناه اعم از زن و مرد و کودک و جوان و پیر را گرفته است و دولت

افغانستان و جامعه بین المللی حق ندارند در محاکمه و مجازات عاملان همه این حوادث ناگوار تردیدی به خود راه بدهند.

در ۲۰۰۵ رییس جمهوری متعهد شد تا «برنامه عمل صلح، مصالحه و عدالت» (موسوم به برنامه عدالت انتقالی) را بپذیرد تا ناقضان حقوق بشر به سزای اعمال شان برسند. در دوران فعلی پس از فراموش شدن تعهد نسبت به برنامه عدالت انتقالی، مصالحه شتاب زده، بدون عدالت جویی، به فرهنگ معافیت تداوم بخشیده و به آن رسمیت داده است. این روند شتاب زده به نقض بیشتر حقوق بشر منجر می شود. تجربه در کشورهای پسا-درگیری ثابت کرده که مصالحه، پیش از حقیقت یابی و مصلحت جویی قبل از عدالت خواهی، تنها به اعاده حیثیت ناقضان فاحش حقوق بشر می انجامد. صلح پایدار و عادلانه بدون حاکمیت قانون، تامین عدالت انتقالی و پایان دادن به فرهنگ معافیت، ممکن نیست.

این تغییر جهت آنی رییس جمهوری از مصلحت جویی به عدالت خواهی برای نهادهای جامعه مدنی، فعالان زنان و حقوق بشر قابل ملاحظه بوده و آنها برای جلوگیری از ایجاد امیدهای واهی برای مردم خواهان روشنی بیشتر در این باره اند. این نهادها و فعالان پیشنهادهای زیر را برای تحقق عدالت که تا به حال بارها و بارها مطرح کرده اند و شاید سخنان اخیر رییس جمهوری نیز پی آمد همین اصرار بوده باشد، یک بار دیگر به توجه دولت و رسانه های کشور می رسانند.

پس از طرح مبحث مصالحه با طالبان و دیگر گروه های تروریستی از سوی دولت افغانستان و جامعه بین المللی مهم ترین نگرانی و دغدغه مردم عدالت خواه افغانستان، نمایندگان جامعه مدنی، نهادهای اجتماعی و حقوق بشری، رسانه های متعهد، فعالان حقوق زنان و روشنفکران کشور مسأله عدالت و زیرپا شدن حقوق بشر بوده است. طی سال های گذشته این دغدغه ها به وسیله ساختار سازی و فعالیت های گوناگون، کنفرانس ها، تظاهرات، حرکت های نمادین مدنی، اعلامیه ها و از طریق رسانه ها به گوش دولت افغانستان، مراجع حقوقی بین المللی و جامعه بین المللی رسید. همه ما فعالان اجتماعی یک صدا معتقدیم که صلح بدون عدالت امکان پذیر نیست و در صورت تحقق چنین مسأله ای کشور به دامن بحران بزرگ تری که هستی جامعه را در آینده تهدید خواهد کرد پرتاب می شود. ما اعتقاد راسخ داریم که ناقضان حقوق بشر و عاملان ناامنی، ترور، دهشت افکنی و حمله های انتحاری باید در پیشگاه قانون و جامعه پاسخگوی اعمال ضد بشری شان باشند.

آقای رییس جمهوری: ما حقیقت جویان و عدالت خواهان، فعالان جامعه مدنی، سازمان ها و گروه های زنان و نمایندگان قربانیان ضمن حمایت از سخنان اخیرتان مبنی بر طرح مسأله عدالت و دادخواهی در روند صلح، به شما به عنوان رییس جمهوری اسلامی افغانستان و به جامعه بین المللی برای برنامه ریزی و دست یابی به یک عدالت فراگیر و همچنان مبارزه با معافیت از مجازات پیشنهاد می کنیم:

۱- در همکاری با کمیسیون مستقل حقوق بشر، جامعه مدنی و گروه های قربانیان، چارچوب محکمی را برای ایجاد مکانیزم عدالت فراگیر که عدالت انتقالی شامل آن است به وجود آورید. راهکارها به منظور تکمیل مکانیزم عدالت فراگیر و از جمله انتقالی می توانند کمیسیون های حقیقت یابی، تحقیق موارد نقض حقوق بشر و به عدالت سپردن، محاکمه و مجازات ناقضان حقوق بشر، اعاده حیثت و جبران خسارت برای قربانیان و بنا کردن مراکز یادبود را در بر گیرند. به عنوان بخشی از این تعهد، باید در یک اقدام عملی برنامه عمل قربانی - - - - - محور "صلح و مصالحه" را که در ۲۰۰۵ تهیه شد احیا و اجرا کنید.

۲- قانون "عفو عمومی و مصالحه ملی" را به عنوان قانونی که در مغایرت با قانون اساسی کشور، تعهدات بین المللی و صلح پایدار است ملغا کنید. موارد نقض حقوق بشر در افغانستان را با همکاری کمیسیون مستقل حقوق بشر مورد تحقیق قرار دهید و مسئولان آن ها را به دست عدالت بسپارید. گزارش این کمیسیون را درباره موارد نقض حقوق بشر در طی جنگ (در چهار دهه گذشته) که تاکنون جلو نشر آن از جانب دولت گرفته شده است منتشر کنید. مرتکبان موارد نقض حقوق بشر، شامل تعدی هایی مثل ترور، شکنجه، تهدید و حمله به مدافعان حقوق بشر، روزنامه نگاران و مخالفان سیاسی، اسید پاشی به زنان و دختران و مسموم نمودن فرزندان این سرزمین در مکاتب و خشونت های جنسیتی را به دست عدالت بسپارید.

۳- دولت افغانستان و جامعه بین المللی باید جلوگیری از کاندیداتوری ناقضان حقوق بشر در انتخابات و استقلال کمیسیون سمع شکایات و برگزاری انتخابات را تضمین کنند. کوتاهی در این کار می تواند برای این کشور فاجعه آفرین باشد.

۴- حفظ دست آوردهای دموکراتیک جامعه و دولت افغانستان در هر مصالحه یکی از پایه های تضمین عدالت در کشور است. دولت افغانستان در هیچ مذاکره و مصالحه نباید با قربانی کردن این ارزش ها که به

بهای خون هزاران تن از فرزندان این سرزمین به دست آمده است معامله کند و قانون اساسی و استقلال افغانستان و تفکیک قوای سه گانه را به عنوان مسایلی غیر قابل تعدیل در هر مذاکره ای در نظر داشته باشد.

۵- از سازمان ملل متحد برای تحقیق و ثبت جنایت‌های مذکور در حقوق بین‌الملل که طالبان و دیگر گروه‌های مسلح مرتکب شده‌اند، دعوت به عمل بیاورید. برای تحقق عدالت از سازمان ملل بخواهید که گزارشگر ویژه حقوق بشر برای افغانستان هر چه زودتر منصوب شود و به درخواست کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای دیدار از کشور، اطلاعات درباره موارد مشخص یا روند عمومی، مثل درخواست گزارشگر ویژه اعدام‌های فرا قضایی و شکنجه، پاسخ سریع دهید.

۶- از شورای امنیت سازمان ملل بخواهید قطعنامه ۱۹۸۸ درباره طالبان را بازنگری کند؛ معیارهای حذف اسامی طالبان از لیست‌ها را اصلاح کند تا افراد مظنون به مسئولیت یا شرکت در جنایت‌های ملی و بین‌المللی، تنها در شرایطی که مجرم نباشند، از لیست حذف شوند.

۷- از دادگاه بین‌المللی جزایی درخواست کنید به طور منظم گزارش‌های مشروح، درباره فعالیت‌های خود از افغانستان منتشر نماید. با توجه به این که نظام عدلی کشور، ناتوانی خود را در زمینه تحقیقات و پیگرد قضایی مرتکبان جنایت‌های بین‌المللی نشان داده، دادستان دادگاه بین‌المللی باید تحقیق درباره جنایت‌های بین‌المللی انجام شده در افغانستان از ۲۰۰۳ (زمان شروع صلاحیت این دادگاه برای رسیدگی به امور افغانستان) به بعد را شروع کند.

۸- از کشورهای عضو ناتو و جامعه بین‌المللی بخواهید، همان‌طور که در گزارش سالانه ۲۰۱۱ کمیشنر عالی حقوق بشر سازمان ملل توصیه شده، ترتیبی بدهند که تمام نیروهای نظامی بین‌المللی و ملی نسبت به ثبت حوادث زیان‌بار برای غیرنظامیان اقدام کنند و جبران خسارت سریع و یکسان به قربانیان غیرنظامی عرضه نمایند.

۳/۵/۱۳۹۱ خورشیدی برابر با ۲۴/۷/۲۰۱۲ میلادی

لیست امضا کنندگان این اعلامیه:

بنیاد آرمان شهر، موسسه نی حمایت کنندگان رسانه‌های آزاد افغانستان، مجتمع جامعه مدنی افغانستان، سازمان حقوق بشر و دموکراسی، سازمان تمرکز به حقوق بشر، موسسه همکاری برای صلح و ترقی، مرکز تعاون افغانستان، نهاد همبستگی برای عدالت، گروه تحقیق و دفاع از حقوق بشر، اتحادیه سراسری زنان افغانستان، کمیته مشارکت سیاسی

خدا، شاه، میهن! ابروکمانی سلطنت در دام چالهی رژیم اسلامی



مهدی اصلانی

“در دامگه حادثه” با لجن مال کردن ملی‌گرایی و تبلور و نقطه‌ی توافق ملی‌گرایی یعنی زدن دکتر مصدق آغاز می‌شود و سپس به تمامی مخالفان نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی تسری پیدا می‌کند. به عنوان مثال هرچا سخن از چپ می‌شود در یک سمفونی از پیش نوشته شده و در یک شوم‌آوایی مطلق، تروریست و کمونیست مترادف یکدیگر به کار رفته‌اند. گرانیگاه توافق شده‌ی گفت و شنود، زدن همه‌ی مخالفان دو نظام به ویژه زدن ملی‌گرایی و چپ است.

۳۳ سال از بود نامبارک نظام اسلامی می‌گذرد. از همان سال‌های آغازین دهه‌ی موسوم به “دوران طلایی” یکی از موضوعات مورد توجه کارپردازان نظام نوبنیاد اسلامی، جمع‌آوری و ساماندهی اسناد به جامانده از نظام پیشین و بازسازی برخی ادارات مهم ساواک بود. از جمله‌ی این ادارات که تقریباً دست نخورده به حاکمان جدید وانهاده شد، اداره‌ی هشتم ساواک بود. سعید جاریان از کارپردازان ارشد امنیت و اطلاعات دهه‌ی اول انقلاب در این زمینه می‌گوید: “از طرف دولت موقت دکتر یزدی که آن زمان، وزیر امور انقلاب بود به اداره هشتم ساواک رفت. دکتر یزدی با استفاده از همان نیروها و با تغییر و گسترده کردن حوزه ماموریتی این اداره مجدداً آنرا برپا کرد” (۱)

شاید اولین تجربه‌ی اطلاعاتی و کار سیستماتیک امنیتی، که کم‌تر از سه ماه پس از پیروزی انقلاب زیر نظر اداره‌ی هشتم ساواک پیشین

با موفقیت عملیاتی شد، دستگیری مجاهد خلق، محمدرضا سعادت در ششم اردیبهشت ۵۸ به اتهام جاسوسی بود. در سال ۱۳۶۰ مرکز اسناد انقلاب اسلامی به عنوان موسسه‌ی پژوهشی تاریخ انقلاب اسلامی ایران و به منظور جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط به "نهضت امام خمینی" فعالیت خود را در این راستا آغاز کرد. عمده فعالیت ابتدایی و اسنادی این مرکز، جمع‌آوری اسناد مربوط به انقلاب اسلامی بود. در ماه‌های پایانی سال ۱۳۶۷ کمی پیش از مرگ خمینی، وی در نامه‌ای به سید حمید روحانی رئیس وقت مرکز، با ابراز عدم رضایت از انتشار "تاریخ‌های غیر واقعی از طرف وابستگان به شرق و غرب" ضمن تشویق به نگارش تاریخی واقعی و مستند، پیگیری جدی‌تر در خصوص جمع‌آوری همه‌ی اسناد اعم از نوشته، صدا و تصویر را مورد تأکید قرار داد. ریاست این مرکز با حکم خامنه‌ای از سال ۱۳۷۴ به روح‌الله حسینیان واگذار شد. در مورد این مرکز گفتنی بسیار است. از جمله فعالیت‌های آماري این مرکز آن‌که سالانه بیش از هفتاد عنوان کتاب یا به عبارتی در هر پنج روز یک کتاب منتشر می‌کند (۲) تحول و دگرذیسی تاریخ‌سازی اما با تأسیس وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲ وارد مرحله‌ای متفاوت از قبل می‌گردد. با تصویب و تأسیس وزارت اطلاعات پروژه‌ی تاریخ‌سازی و دستکاری در شعور و حافظه‌ی جمعی یکی از مهم‌ترین وظایف زیر مجموعه‌های وزارت تازه تا تأسیس اطلاعات قرار گرفت. (۳) در ادامه و به سال ۱۳۶۵ موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران با در اختیار گرفتن بخشی از اسناد جمع‌آوری شده پس از انقلاب تا تأسیس شد. در تارنمای این موسسه آمده است: "ویژگی اصلی اسناد موجود در موسسه، خصوصی بودن قسمت کثیری از آنهاست و همین موجب تمایز این اسناد از سایر مجموعه‌های مشابه می‌شود. در سنوات اخیر نیز به منظور حفظ این میراث گرانبها و همچنین تکمیل موجودی آرشیو، موسسه نسبت به خرید و حفظ پاره‌ای از مجموعه‌های خصوصی اسناد مبادرت گشته است" (۴) از جمله مهم‌ترین بخش‌های این مرکز بانک اطلاعات می‌باشد. کوتاه‌زمانی پس از مرگ خمینی و به دوران اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ "مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری" به ریاست سید محمد موسوی‌خوینئی‌ها بنیان نهاده شد. نیت اصلی و منطق هاشمی رفسنجانی آن بود تا بخشی از نزدیکان سیاسی خود و کنارمانده‌گان قدرت را گرد حلقه‌ای و در زمره‌ی تیم خود سازماندهی کرده تا با به انحصار گرفتن امنیت و اطلاعات بتواند دست بالا را در جنگ قدرت ناگزیر و آتی دوران پساخمینی داشته باشد. در ابتدای تأسیس این نهاد، معاونت بخش فرهنگی به عباس عبیدی و معاونت بخش سیاسی به سعید جاریان وانهاده شد. قابل ذکر آن‌که مهم‌ترین ترورهای افراد اپوزیسیون و مخالف جمهوری اسلامی در خارج کشور محصول فعالیت

اطلاعاتی و عملیاتی همین دوران می‌باشد. این مرکز پس از روی کار آمدن دولت اصلاحات به زمامداری محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ "در زمره یکی از موسسات تابعه نهاد ریاست جمهوری قرار داشت، اما در این سال براساس مصوبه شورای عالی اداری از نهاد ریاست جمهوری منتزع گردید و به عنوان بخش تحقیقاتی مجمع تشخیص مصلحت نظام به آن پیوست" (۵) مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام بخش قابل ملاحظه‌ای از نتایج تحقیقات خود را به مسوولان عالی‌رتبه‌ی کشور ارائه و برخی را نیز به صورت کتاب منتشر می‌کند. فصلنامه‌ی مرکز تحقیقات نیز تحت عنوان نشریه "راهبرد" بخش دیگری از نتایج تحقیقی را در قالب مقالات منتشر می‌کند. (۶) از جمله دیگر ارگان‌های موازی که اهمیت تاریخ‌سازی در رأس اهداف آن قرار داشت شورای سیاست‌گذاری مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری تحت امر دیگر چهره‌ی امنیتی نظام علی ربیعی (عماد) دست راست محمد خاتمی بود. برخی عناوین این نزدیک‌ترین مشاور امنیتی خاتمی در دولت مستعجل این‌گونه بود: مشاور مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام. عضو شورای سیاست‌گذاری مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری با حکم خاتمی تا مرداد ۱۳۸۴ و رئیس موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی از سال ۷۳-۱۳۶۸ آن‌گونه که مشاهده می‌شود نفرات اصلی و دانه‌درشته‌های شوراهای راهبردی و مسائل امنیتی در دوران اصلاحات، عمدتاً در اختیار نیروهای موسوم به اصلاح‌طلب امروزین یا همان چپ‌های مسلمان دیروز بود. دیگر نهاد پرونده‌ساز، تخریبی و تاریخ‌ساز در نظام اسلامی سازمان انتشارات موسسه‌ی کیهان به سردمداری "حسنین" برادران توابع‌ساز حسن و حسین می‌باشد (حسن شایانفر و حسین شریعتمداری) "واحد پژوهش موسسه کیهان" به سرپرستی حسن شایانفر که مشاور فرهنگی حسین شریعتمداری در این موسسه می‌باشد، تاکنون با انتشار نزدیک به پنجاه جلد از مجموعه "نیمه پنهان" سویی‌ی اصلی فعالیت خود را عمدتاً به تخریب و ترور شخصیت‌ چهره‌های فرهنگی-سیاسی اپوزیسیون اختصاص داده است. از دیگر نهادهای فرهنگی-امنیتی و کارخانه‌های دست‌کاری و مخدوش‌سازی حافظه می‌توان از "دفتر مطالعات و تدوین تاریخ معاصر" به ریاست دیگر چهره‌ی امنیتی نظام، عباس سلیمی‌نمین مسئول سابق کیهان هوایی نام برد.

نهاد دیگری که با هدف ثبت تاریخ شفاهی به دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و در سال ۱۳۸۶ رسماً آغاز به کار کرد "مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب پایداری" می‌باشد. این مرکز با مدیریت محسن کاظمی "تدوین‌گر کتاب خاطرات عزت شاهی" و ویراستار

کتاب‌های خاطرات و یادنامه‌های صیاد شیرازی، احمد احمد، مرضیه دباغ، و جواد منصوری، اداره می‌شود. در تارنمای رسمی این مرکز یکی از مهم‌ترین اهداف تا سیس آن "ایجاد تعامل و ارتباط با پژوهشگران و مجامع تاریخ شفاهی در داخل و عرصه بین‌المللی" ذکر شده است. (۷)

جدا از امر تاریخ‌سازی و فعالیت انتشاراتی، کاربه‌دستان امنیتی جمهوری اسلامی به هنگام مواجهه با محافل حقوق بشری و بازدیدهای محدود در کنار سندسازی و تاریخ‌سازی به کار دست‌کاری جغرافیا نیز مبادرت می‌کنند. به عنوان نمونه در دیدار رینالدو گالیندوپول نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل از جمهوری اسلامی، وی در دیدار با "تاب" معاونت کشف و تحقیق جرائم زندان‌ها خواهان دیدار از زندان کمیته مشترک سابق و بازداشت‌گاه مخوف توحید و یا زندان ۳۰۰۰ می‌شود که "تاب" در پاسخ به گالیندوپول مدعی می‌شود: چنین زندانی در زمان شاه وجود داشته و پس از انقلاب دچار آتشسوزی شده و از بین رفته است و به جای آن کلانتری ۲ بنا شده است که به امور اداری پلیس اختصاص دارد، و دیگر هیچ‌کس را برای بازپرسی بدان‌جا نمی‌برند مگر در موارد بسیار خاص از قبیل جعل گذرنامه یا اسکناس و دستبردهای جزئی" (۸) این شکنجه‌گاه و بازداشت‌گاه مخوف سرانجام در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی تبدیل به "موزه عبرت" شد. (۹)

از میان ده‌ها نهادی که وظیفه تاریخ‌سازی در جمهوری اسلامی به عهده‌شان وانهاده شده، بی‌تردید "موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (واجا) جایگاهی متفاوت از دیگر نهادها دارد. این نهاد، کمی پیش از مرگ خمینی در سال ۱۳۶۷ رسماً آغاز به فعالیت کرد. با تا سیس این موسسه دوری تازه و هدفمند از تاریخ‌نگاری (تاریخ‌سازی اسلامی) آغاز شد. انتشار اولین کتاب "پژوهشی" این موسسه "کودتای نوژه" جدا از سرآغازی سیستماتیک در امر تاریخ‌نگاری، بیان بیرونی نوعی اقتدار امنیتی نظام نیز محسوب می‌شد. این موسسه با نگاهی امنیتی به امر تاریخ یکی از اولین اهداف خود را از میان انبوه اسناد به جامانده از نظام پیشین، پرداختن به چرایی و علل واقعی برآمدن و فرو افتادن سلسله پهلوی قرار داد. "برای تحقق این منظور دستیابی به اسناد ساواک می‌توانست بسیاری از راز و رمزها بگشاید." با فروکش کردن موج اولیه انقلاب، مهم‌ترین اثر اطلاعاتی در بازجویی و تفحص از ارتشید حسین فردوست تحت عنوان "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" در گفت‌وگوی تیم بازجویان با وی منتشر شد. از جمله دیگر آثار

پرمخاطب این موسسه، انتشار کتاب چریک‌های فدایی خلق در دو جلد به قلم محمود نادری بود که با دسترسی به برگه‌های بازجویی دوران نظام پیشین تنظیم و تدوین و روانه‌ی بازار نشر شد. همچنین کتاب "حزب توده ایران از شکل‌گیری تا فروپاشی به کوشش جمعی از پژوهشگران" با چندین نوبت چاپ در رده‌ی آثار پرمخاطب این مرکز قرار گرفت. یکی دیگر از مهم‌ترین آثار منتشره این موسسه کتاب "مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام" بود. آن‌چنان که در پیش‌گفتار این کتاب آمده: بالغ بر ۵۵۰۰ نفر طی چهار سال در کمیته‌هایی پنج‌گانه بر روی بالغ بر ۱۲۰۰ عنوان کتاب و ۴۰۰۰ برگ سند و ۱۲۰۰ فیش تخصصی در پدید آمدن این اثر همکاری داشته‌اند (۱۰) یکی از دغدغه‌های بنیادین این موسسه، انتشار خاطرات بلندپایه‌گان ساواک بود. دادگاه‌های شیخ صادق خلخالی و درگیری روحانیون با دولت موقت و شخص بازرگان پس از بهمن ماه ۱۳۵۷ فرصت چندانی باقی نگذاشت تا سه عضو دانه درشت بازداشت‌های اولیه‌ی انقلاب یعنی تیمسار حسن پاکروان، تیمسار نعمت‌الله نصیری، و تیمسار ناصر مقدم، که به ترتیب آخرین روسای ساواک بودند از ناگفته‌های خود بگویند و به سرعت اعدام شدند. نصیری به همراه خسرو داد و تیمسار رحیمی و ناجی و تعدادی دیگر از بلندپایه‌گان نظام پیشین تنها چهار روز پس از انقلاب به تاریخ ۲۶ بهمن با حکم و دستور ویژه‌ی خمینی که گفت: اینان نیازی به محاکمه نداشته و مفسد فی‌الارض هستند. پُشت بام کُش شدند. دو ماه پس از پیروزی انقلاب به تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ تیمسار ناصر مقدم و حسن پاکروان نیز اعدام شدند. از جمع این سه تن، اعدام سپهبد ناصر مقدم که به همکاری با دولت موقت و شخص بازرگان شهره بود و حتا شائبه تحویل بخش اعظم آرشيو ساواک در مورد روحانیون به آیت‌الله بهشتی در کارنامه‌اش مشهود، همچنان و تاکنون ناگفته‌هایی با خود دارد. مقدم علیرغم مخالفت صریح دولت موقت و شخص بازرگان اعدام شد. بازرگان به جهاتی چند برای سپهبد مقدم وظیفه‌ای در نظر گرفته بود تا ساواما را تشکیل دهد: "ولی عوامل اطراف خمینی که ضد بازرگان بودند، او را بازداشت کردند. بازرگان از طریق مهندس شمشعانی (که دخترش زن پسر مقدم شده بود) اطمینان داده بود که نخواهد گذاشت مقدم محکوم شود و عنداللزوم در دادگاه شهادت خواهد داد که مقدم به انقلاب خدمت کرده است. اطرافیان خمینی از لج بازرگان، سریعاً او را محاکمه و اعدام کردند. در دادگاه انقلاب، مقدم تقاضا کرده بود جلسه سری اعلام شود تا او خدماتش را به انقلاب برشمارد ولی خلخالی و سایر آخوندها که او را مرتبط با بازرگان و جبهه ملی می‌دانستند، مهلت ندادند که بازرگان بتواند خمینی را به عدم اعدام مقدم متقاعد کند" (۱۱) با

مرگ این سه عنصر بلندپایه‌ی ساواک بخشی از اطلاعاتِ مهم ساواک نیز بر روی پشت‌بام مدرسه علوی تیرباران شد. اما دستگاهِ امنیتِ آبدیده شده جمهوری اسلامی با تشکیل وزارت اطلاعات و تجربه‌ی موفق کار اطلاعاتی سیستماتیک در ضربه و دست‌گیری رهبری حزب توده ایران با به تور انداختن و صید یکی از شاه‌ماهی‌های امنیتی آن نکرد که با سه عضو پیشین.

ارتشبد حسین فردوست تنها مهره‌ی امنیتی دانه‌درشتی بود که پس از بهمن ۱۳۵۷ و تا مدت‌ها خبری از وی نبود. نه دست‌گیری، نه فرار و نه خروج از ایران. با انتشارِ خاطراتِ دوجلدی وی تحتِ عنوانِ "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" این گمانه‌زنی که وی از ابتدا در اختیار نهادهای امنیتی نظام نوبنیاد بوده به شدت تقویت می‌شود. به هر رو در زندگی‌نامه‌ی وی در همان کتاب دانسته می‌شود که فردوست، پس از تا سیس وزارت اطلاعات به سال ۱۳۶۲ و برای تداوم سیستماتیک کار و ادامه مکتوب کردن ناگفته‌هایش در آبان‌ماه همان سال در خانه‌ای واقع در خیابان وصال شیرازی بازداشت و به خانه‌ی امن منتقل می‌شود. از همان ابتدا تا هنگام مرگ در سال ۱۳۶۶ وی به مدت چهار سال ضمن تخلیه‌ی اطلاعاتی کامل و خدمات فراوان در نظم بخشیدنِ دستگاه امنیت زیر نظر متخصصان اطلاعاتی به نگارش خاطرات خود پرداخت که فرجامِ آن انتشارِ خاطراتِ دوجلدی تحت عنوانِ "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" بود. این کتاب با تیراژی معادل صدوپنجاه هزار نسخه تاکنون در شانزده نوبت تجدید چاپ شده است. علت خارج نشدن فردوست از ایران و شائبه‌ی همکاری تام و تمام وی در بازسازی نظام اطلاعات و امنیت پس از انقلاب هم‌چنان از رازهای مگو و موضوعات و فایل‌های ناگشوده‌ی امنیتی می‌باشد. با مرگ ارتشبد فردوست در پاییز ۱۳۶۶ تمامی نگاه دستگاه امنیت اسلامی در ثبت ناگفته‌های دوران سلطنت پهلوی متوجه خارج از مرزهای ایران شد. جایی که هیچ نشان از ستاره‌ی ابروکمانی (۱۲) و مرغ از قفس پریده‌ی امنیت در دسترس نبود. باید حوصله به خرج داد و دان پاشید و کبوترِ باخت رفته‌ی امنیتی را به "سله" اسلام کشاند. نه فردوست نه پاکروان و مقدم و نه نصیری و نه هیچ‌کسِ دیگر نمی‌توانست جایگاهی برابر با وی در نظام امنیت دوران پهلوی دوم داشته باشد. چگونه می‌توان اما به وی دست یافت؟ هنوز تا صبح مانده دودانگی. و "دامگه حادثه" در "افق" ناپیدا. عروسِ امنیتِ ایران که در همه عمر، وظیفه‌اش بله گرفتن از دیگران بود خود به راحتی "بله" نمی‌گفت. چه‌گونه و از چه طریق می‌توان سکوتِ ۳۳ ساله وی را شکست؟ نه از زیست‌گاهش خبری است که مدام در گمانه‌زنی‌های رایج است، و نه خاستگاهش. همه در هاله‌ای از ابهام. پاسخِ تمامی

درخواست‌های گفت‌وگو که با واسطه به وی منتقل می‌شد تنها یک واژه بود: نه! سنگسری سخت‌سر با روزهی ۳۳ ساله‌اش به هیچ‌کس رکاب نمی‌داد. تمامی خواستگارانِ مدیرِ داخلی ساواک در حسرت بله گرفتن از طاووس علیینِ سلطنت انتظار کشیده و چشم سفید کردند. عروس زیرلفظی می‌خواست. "بله" نمی‌گفت و رفته بود گل بچیندا! زیرلفظی چه می‌توانست باشد؟ و چه قیمتی داشت؟ چه‌گونه می‌شد با توافق و تفاهمی امنیتی بله را از عروس گرفت و او را پای سفره عقد نشانند؟ اموال توقیف شده در ایران؟ آزادی کسانی از هم‌کیشان؟ یا توافقی هنوز از پرده بیرون نیافتاده؟ نادر انتصار، مقدمه‌نویس "در دامگه حادثه" "پُر اهمیت‌ترین اقدامِ قانعی‌فرد را قانع کردن ثابتی در تن دادن به ثبت خاطرات ارزیابی" کرده. خود قانعی‌فرد نیز که پس از انتشار کتاب به تهران تشریف‌فرما شدند می‌گوید: "ثابتی را به زحمت و کم‌کم به حرف آورده و گفت‌وگو را مثل هنر مرصع‌کاری قطعه قطعه و ریز ریز شکل داده و کنار هم گذاشتم."

و چه روزه‌ای شکست و چه بدطعام متاعی بود این افطاری. ستاره‌ی ابروکمانی پس از ۳۳ سال روزه‌داری افطارش را با گُ... باز کرد و چه دامادی نصیب بردند پهلوی‌طلب‌ها. نقل است که هر ازدواج ناموفقی قماری است صد در صد باخت. حتی اگر بتوان پنجاه درصد این باخت را با طلاق جبران کرد باز پنجاه درصد باخته‌ای. ستاره‌ی ابروکمانی سیدِ امنیتِ جمهوری اسلامی شد و باخت. تمام شد. دیگر هیچ جاذبه‌ای ندارد این پیرعروسِ زیرابرو برنداشته‌ی سلطنت. تابلوی مینیاتوری که از دیوار به زمین افتاد و خُرد شد. گشت در جهان و آخر کار دلبری برگزید که مپرس. پای سفره‌ی عقد امنیت ایران بله را گفت. یعنی بله را خسرو خوبان یا همان حاج آقا روح‌الله حسینیان پدرِ داماد با زیرلفظی مرغوب؟ از عروس گرفتند. بله گفتن آن‌هم به دامادی که جای فرزند است ایوالهی دارد! مبارک باشد. حالا پدر و عموی داماد، خسرو خوبان "حاج آقا روح‌الله" و حسین شریعتمداری در دفترشان پا روی پا، چایشان را هُرت می‌کشند و به زشتی عروسی که آرایشش آب شده و پودر از صورت برگرفته می‌خندند. آخر! عروس ریشو از آب در آمد. از پس این وصلت شوم دیگر حتی مهم نیست که عروس همراه داماد به ماه غسلِ تهران برده نشود. دامادِ جوان بلافاصله بعد از بله گرفتن راهی ام‌القرای اسلامی شد و به تهران قدم‌رنجه فرمودند. "دستو خوش بیت کاک عرفان" کاک عرفان که نه! "جاش عرفان" (۱۳) این باخت را تنها نباید به پای ستاره‌ی ابروکمانی نوشت که زان بیشتر پهلوی‌طلب‌ها باختند که دست‌نخورده‌گی مقامِ امنیتی‌شان در زفافی شوم از میان رفت. دیگر کسی برای حرف‌های ثابتی تره هم خرد نخواهد کرد.

عجوزه‌گی صورت و سیرتِ وی در "دامگه حادثه" عیان شد و پرده از تابلوی ترک‌خورده برکشیده. حال پیرعروس سلطنت، گریبان چاک می‌دهد و ضجه می‌زند و ریش می‌کند که داماد بی‌حضور وی به ماه عسل رفت. عرفان قانعی‌فرد کوتاه زمانی پس از انتشار این اثر تاریخی! توسط یک ناشر خارج کشوری و مخالف جمهوری اسلامی و چریدن در سبزه‌زار رسانه‌ای اپوزیسیون با هواپیما به تهران تشریف‌فرما شدند. پیش از این نیز مورخ جوان! مدام به ام‌القرای اسلامی قشلاق ییلاق می‌فرمودند. بهانه‌ی این نوبتِ دعوت، بررسی کتابِ هنوز منتشر نشده‌ی "در دامگه حادثه" در ایران و نهادِ دعوت‌کننده‌ی مورخ جوان! "موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران" (واقع در الهیه تهران) از زیر مجموعه‌ی های "واجاب" می‌باشد. این نهاد با دعوت از قانعی‌فرد و جمعی از محققان! و صاحب‌نظران! چونان عزت مطهری (عزت‌شاهی) به بررسی "در دامگه حادثه" پرداختند. کتابی که قانعی‌فرد مژده انتشار قریب‌الوقوعش توسط نشر علم در داخل را می‌دهد. قانعی‌فرد با اعلام اینکه نشر علم به زودی با حذفیاتی چند صفحه‌ای (شاید) کتاب را در ایران منتشر خواهد کرد (۱۴) خبر از توزیع احتمالی کتاب در نمایشگاه بین المللی کتاب می‌دهد.

پرسشِ کانونی برخی رسانه‌ها پس از انتشار کتاب، موضوعِ قشلاق ییلاق کردن "مورخ جوان!" به میهن اسلامی بود. جناب مورخ در این باب با ترجیع‌بند گهربارشان که از فرط استعمال نخ نما شده می‌فرمایند "به قول سعدی دل نهادم به صبوری که جز این چاره ندارم. بنده سر تعظیم فرود می‌آورم و برای همه احترام قائل هستم و از هخامنشیان تا نادر شاه کلاه از سر بر می‌دارم!" (کلاه از سر بر می‌دارم را معادل کلاه سر همه گذاشتن فرض کنید) قانعی‌فرد در پرسش فرامرز فروزنده از تلویزیون اندیشه که می‌پرسد کسانی سؤال کرده‌اند که شما چگونه این قدر راحت و آزادانه به جمهوری اسلامی رفت‌وآمد می‌کنید. شما به این گروه‌ها چه پاسخی دارید؟ می‌گویید: ایران آب و خاک من است و زادگاه من است پدر و مادرم در ایران زندگی می‌کنند و افتخار می‌کنم که پاسپورت ایرانی دارم و به آب و خاکم افتخار می‌کنم. همیشه سعی داشتم به ایران آمدوشد داشته باشم و این حق انسانی من است. و بنده در دنیای اوهام قرار ندارم. در اینجا بد نیست خاطره‌ای نقل کنم که فردوست هم به اشرف پهلوی و آریانا پیام فرستاد هیچ‌کس هیچ‌چیز نیست و هیچ‌کاری نمی‌تواند بکند (منظور از هیچ‌کس خارج کشوری‌ها هستند) بنده سیاسی نیستم و ارزش انسان فراتر از یک سازمان سیاسی است. ابزار دست سازمان سیاسی شدن معنای انسانیت را زیر سؤال بردن است. در ضمن استاد شجریان در اوائل سال ۲۰۰۰

آمدند سوئد یک گروه سیاسی به سمت در سالن کنسرت گوجه فرنگی پرت کرد. که نگذارند گروه استاد پیام حافظ و سعدی را به ایرانیان خارج کشور منتقل کنند. وظیفه من مورخ هم آن است که در هر کشوری احترام به قوانین و پذیرش آن حکومت و حاکم بگذارم. در ضمن حسین حاج فرج دباغ یا سروش خیلی وقیح است و جرس هم پول از انگلیس می‌گیرد. من اما از هخامنشیان تا نادرشاه به همه احترام می‌گذارم و در ضمن آقای رابرت ایلسون(؟) در استرالیا به من گفتند: "شما ایرانی‌ها اپوزیسیون ندارید قمپوزیسیون دارید" (۱۵) کسی می‌تواند ارتباط آقای شقاقی و گودرزی را از این سخنان گهربارِ مورخِ جوان! دریابد. آقای ایلسون گفت شما اپوزیسیون ندارید قمپوزیسیون دارید. مورخ جوان! که تخصص دیگرشان زبان‌شناسی می‌باشد (ایشان مانند یک مولینکس امنیتی چندکاره‌اند) مزاح هم می‌فرمایند. چرا که مثلاً آقای ایلسون استرالیایی به قاعده باید به مورخ جوان گفته باشد اپوزیسیون ایرانی مثلاً غیر جدی است و یا اپوزیسیون قدرت‌مندی ندارید. "جاش عرفان" اما حرف خودش را گذاشته تو حلقومِ جنابِ ایلسون، و اپوزیسیون را با قمپوزیسیون هم‌قافیه کرده. اتفاقاً در این مورد حق با "جاش عرفان" است. این اپوزیسیون اگر جدی بود که نباید رسانه‌هایش را در بست در اختیار جوان اول امنیت اسلامی قرار می‌داد و اینان وظیفه رپرتاژ آگهی اثر برجسته را عهده‌دار می‌شدند. معنای سرراستِ سخنانِ مورخِ میهن‌دوست آن است که دیگرانی که نمی‌توانند به خاک وطن بوسه زنند لابد خاک وطنشان را دوست ندارند. خلاصه‌ی حرف مورخ جوان آن‌که سیاسیون به آب و خاک خیانت می‌کنند. در روایتِ قانعی‌فرد از وطن‌دوستی با گونه‌ای جعل و خوانشِ امنیتی-دولتی و توأمًا غیرِ اخلاقی مواجهیم. ایشان خاک وطن را با ساخت سیاسی یکسان می‌کند، و تبعید را به گردن تبعیدی می‌اندازد. به باور وی تبعیدی خاکش را دوست ندارد و گرنه باید مانند وی پاسپورت ایرانی می‌داشت. قانعی‌فرد وقیحانه نزدیکی به ساختِ قدرتِ آن هم از نوع امنیتی‌اش را وطن‌دوستی می‌خواند. از علاقه به خاک یک گفتمان می‌ساز و مدام آنرا تقویت می‌کند. فرض کنید همین فردا جنابِ مورخِ جوان (به هر علت) چونان دیگرانی که در این سالیان به مهاجرت تشریف‌فرما شدند، خارج‌نشین شود. آن وقت خواهد گفت: من با تمامِ علایقی که به خاکِ مقدسِ وطنم دارم به ناگزیر فعلاً در فراقِ وطن اشکِ خون می‌ریزم. و باز شما به عنوان یک تبعیدی بی‌عاطفه و بی‌کسوکار و لابد وطن‌فروش بدهکار وطن‌دوستی این جماعت خواهید شد.

از این مقدمه‌ی ناگزیر می‌گوییم آنچه باید پایانِ کار گفته باشم. عرفان قانعی‌فرد، فرستاده و دانش‌آموخته‌ی نظام امنیت جمهوری اسلامی

می‌باشد. کسی که وظیفه‌ی محوله به خوبی انجام داد و سرانجام زنگوله‌ی اسلام را گردنِ گربه سلطنت انداخت. عروس و خانواده‌اش که شهره عام و خاص‌اند. داماد اما؟

راستی عرفان قانع‌فرد، کیست؟ نامِ عرفان قانع‌فرد که بیش از هرچیز یک شیاد به تمام معنا و کتاب‌سازی قهار می‌باشد، اول بار در اردیبهشت سال ۱۳۸۲ با انتشار کتابی به نام "سروش مردم" و به جهت اشتهار نامِ محمدرضا شجریان بر سر زبان‌ها افتاد و رسانه‌ای شد. "سروش مردم" به اعتبار نامِ استادِ آواز ایران تنها در ماهِ اولِ انتشار به چاپ دوم رسید. قانع‌فرد با هرکس دست بدهد طرف آرتروز می‌گیرد. از کرامات، چشم‌بندی‌ها و شامورتی‌بازی‌های این مورخ!! جوان و توانمندی‌اش همین بس که کافی است وی با کسی یک سلام علیک کوتاه نماید تا کتابی پانصد ششصد صفحه‌ای محصول احوال‌پرسی‌اش شود. در شناسنامه "سروش مردم" و موضوع کتاب که بسیار شیک و مصور توسط نشر "دادار" منتشر شد، آمده است: "اندیشه‌ها و عقاید محمدرضا شجریان درباره آواز و هنر موسیقی/ به‌کوشش عرفان قانع‌فرد. حال آن‌که سروش مردم کپی‌برداری غیراخلاقی و بی‌شرمانه‌ی قانع‌فرد از کتابی بود به نام "رازِ مانا" که پیش‌تر توسط "گام نو" منتشر شده بود. "رازِ مانا" حاصل گفتگوی محسن گودرزی و تنی چند با محمدرضا شجریان بود. استاد آوازِ ایران از میان مجموع مطالبی که به نقل و عنوان نام وی منتشر شده بود تنها همین کتاب را مورد تأیید قرار داده بود. نامِ این کتاب‌سازی مورخ جوان! عرفان قانع‌فرد دزدی آشکار آن هم در روز روشن بود. پس از انتشار این کتاب محمدرضا شجریان در گفتگوی اعلام کرد که عرفان قانع‌فرد روزی "با دفتر و شرکت‌تماس گرفتند و پی‌گیر شدند که مرا ببینند. در نهایت و پس از سماجت فراوان روزی وقت ملاقات دادم و به نزد آمدند. و گفتند که دانشگاه کمبریج می‌خواهد بزرگداشتی برایم بگیرد و می‌خواهند مجموعه مصاحبه‌هایم را در کتابی چاپ کنند که من هم مخالفتی نکردم هشت نه ماه بعد آمدند و گفتند می‌خواهند در ایران بزرگداشتی برایم بگیرند. من به این جوان گفتم که حساب بزرگداشت در کمبریج جداست و من هیچ علاقه‌ای به گرفتن مراسم بزرگداشت در داخل کشور ندارم. نه اجازه این کار را می‌دهم و نه خود من می‌آیم و هر کسی که خواست بیاید اگر در این زمینه با من تماس گرفت به وی می‌گویم که در این مراسم شرکت نکند. ناگهان متوجه شدم کتابی به نام "سروش مردم" و با اغلاط فراوان و به نام بنده منتشر شده است این کتاب از نظر من از درجه اعتبار ساقط است" (۱۶-۱۷) قانع‌فرد در مصاحبه‌ای در ارتباط با انتشار کتابِ رازِ مانا در پاسخ به پرسشِ خبرنگار

همشهری که می‌پرسد: به عنوان اولین سوال و برای شروع بحث می‌خواستم بپرسم که موضوع این کتاب چه ویژگی‌هایی داشت که شما را به گردآوری، تدوین و ترجمه آن به زبان انگلیسی واداشت و هدف شما از انتشار این کتاب چه بوده است؟ می‌گوید: جریان از این قرار بود که در دانشگاه محل تحصیل (کمبریج) یکی از استادان موسیقی که قبلاً با من درباره موسیقی ایران صحبت می‌کرد، از من خواست تا در کنار محدوده فعالیت‌هایم در ترجمه بعضی از مطالب موسیقی ایرانی به ایشان کمک کنم. همشهری: آیا نسخه انگلیسی کتاب تاکنون به بازار عرضه شده است؟ همچنین آیا ترجمه دیگری هم داشته است؟ قانعی‌فرد: قرار است مراسمی قبل از توزیع کتاب برای آقای شجریان در دانشگاه کمبریج برگزار شود و نسخه فرانسه کتاب نیز با کمک یکی از دوستان عزیزم پروفیسور مهران مصطفوی در دانشگاه هنرهای سوربون ۲، قبل از ژانویه ترجمه و منتشر خواهد شد" (۱۸) حال آن‌که مشخص شد افسانه‌ی نسخه‌ی انگلیسی کتاب جعلی و ساخته‌ی ذهن شاید وجاعل جناب دکترا؟ فارغ التحصیل کمبریج و نیز عضو هیئت علمی دانشگاه دوره‌ام انگلستان بوده و نسخه فارسی "سروش مردم" نیز کپی "راز ما" با دست‌کاری‌های من در آوردی محقق جوان منتشر شده است. نه شما و نه هیچ‌کس دیگری تاکنون نسخه انگلیسی و فرانسه کتاب را ندیده است. این کتاب در نهایت از بازار نشر جمع‌آوری و قانعی‌فرد با پرویی و وقاحت و فرار به جلو سعی در پوشش‌خواهی از شجریان نمود. وی به مناسبت سالروز تولد شجریان در یادداشتی تحت عنوان "چگونه شجریان را ندانسته با عشق رنجاندم" سعی در جمع کردن ماجرا نمود که پژوهش وی بیشتر به تعریف فیلم هندی پهلو میزد. برای جلوگیری از درازنویسی و درازگویی، علاقمندان می‌توانند به لینک زیر مراجعه کنند (۱۹) چشمه‌ی دوم و شیرین‌کاری دیگر مورخ جوان در بهار سال ۱۳۸۸ در کتابی تحت عنوان "پس از شصت سال" در ۱۰۶۵ صفحه زندگی و خاطرات جلال طالبانی توسط نشر علم به بازار کتاب عرضه شد. "در جلسه‌ای که برای نقد، معرفی و بررسی کتاب در محل کتابخانه ملی ایران با حضور هجده نفر برگزار شد. چهره‌هایی چون صادق زیباکلام، دکتر اسعد اردلان، فیاض زاهد، جلال جلالزاده، بهرام ولدبیگی و علی گللی نماینده سفیر عراق حضور داشتند. این نشست در محل کتابخانه ملی ایران توسط نویسندگان کتاب برگزار و به علت مطالب درج شده در آن با عدم استقبال اهالی کتاب روبرو شد. در این جلسه عرفان قانعی‌فرد سخنانی ایراد کرد که با اعتراض شدید بهرام ولدبیگی مدیر انستیتو فرهنگی کردستان در تهران و سامان سلیمانی سردبیر سابق روزنامه‌لات روبرو شد. قانعی‌فرد در این نشست اعلام کرد که گروه بارزانی و حزب طالبانی توسط ساواک شاه و اسرائیلی‌ها هدایت شده‌اند

و اکنون هم اسرائیل در شمال عراق نقش اساسی دارد وی در ادامه گفت که جمهوری مهاباد و حزب دمکرات کردستان عراق توسط روسها تأسیس شد. قانعی‌فرد در ادامه گفت امروز پس از ۳۰ سال سندی را افشا می‌کنم و آن هم نقش جلال طالبانی در مسلح کردن کردهای ایران از جمله حزب دمکرات و کومله در سالهای اول انقلاب است که طالبانی در حالی که در قم با امام خمینی دیدار می‌کرد در کردستان با جمهوری اسلامی می‌جنگید. قانعی‌فرد در ادامه و در حضور زیبا کلام گفت: صادق زیبا کلام در مهاباد توسط حزب دمکرات به اسارت در آمد و دکتر قاسملو دستور اعدام او را صادر کرد. در همین جلسه صادق زیبا کلام در رد سخنان قانعی‌فرد گفت: من نماینده دولت در مهاباد بودم و هیچوقت توسط حزب دمکرات اسیر نشده‌ام من فقط ما مور بودم که با آن‌ها که جایگاهی در میان مردم کرد داشتند مذاکره کنم اگر من استاد تاریخ بودم به این کتاب قانعی‌فرد نمره صفر می‌دادم چون او اصلاً با الفبای تاریخ آشنایی ندارد. " (۲۰) مورخ جوان! که با کلیشه کردن امضای طالبانی بر روی جلد کتاب قصد آن داشت تا شاه‌کار خود را دوقبضه نشان دهد پس از انتشار کتاب با اعتراض جلال طالبانی و دفتر اتحادیه میهنی کردستان عراق مواجهه شد. طالبانی اعلام کرد خاطرات منتشر شده‌ام در ایران بی‌اعتبار است و اتحادیه میهنی کردستان عراق با انتشار اطلاعیه‌ای متذکر شد: "فرد مذکور (قانعی‌فرد) همچون همیشه از فناوری (فتوشاپ؟) برای پیشبرد مقاصد خود استفاده و امضای طالبانی را جعل کرده است که امروزه امری خارق‌العاده نیست. از سوی دیگر چه ضرورتی وجود داشته است قانعی‌فرد در دیدارش با طالبانی از او امضا بگیرد؟ در پایان این اطلاعیه نیز آمده است: باردیگر از مردم و رسانه‌ها می‌خواهیم به هیچ یک از نوشته‌های این فرد اعتماد نکنند" (۲۱) همچنین جلال طالبانی در پانزده آگوست ۲۰۱۰ در شماره ۵۲۵۶ نشریه "کردی نو" ارگان اتحادیه میهنی کردستان عراق و در نشست کنگره روزنامه‌نگاری عراق در پاسخ به خبرنگاران گفت: قانعی‌فرد هیچ قرابت و نزدیکی با من نداشته و ندارد و به من گفت تنها چند سؤال در ارتباط با پایان‌نامه تحصیلی‌اش دارد. من پس از پاسخ به چند سؤال وی به وی شک کردم و دچار تردید شدم و بعد از آن وی را از خود راندم. (۲۲)

مشابه این شیوهی برخورد را مورخ جوان! در ارتباط با رسانه‌ای شدن تصویر خود در کنار محسن رضایی و در پرسشهای بی‌شماری که علت حضور وی و عکس‌یادگاری گرفتن با چهره‌ای امنیتی و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام به کار می‌بندد. در سال ۱۳۸۸ گفتگویی از قانعی‌فرد با پاسدار رضایی در روزنامه شرق منتشر و سپس در "گویا نیوز" بازپخش

شد. پرسش؟ شما کنار دست محسن رضایی چه می‌کنید. پاسخ: "بنده هشتصد عکس با شخصیت‌های مختلف از برژینسکی و سارکوزی و چامسکی و کیسینجر و کاندولیزا رایس و گورباچف دارم چرا دشمنان و گروهک فاشیستی پژاک همه آن هشتصد عکس را منتشر نمی‌کنند." به دیگر سخن مورخ جوان هر جا سرک کشیده یک عکس یادگاری هم گرفته تا به فصلش از آن استفاده کند. (سوءاستفاده) تو گویی محسن رضایی چهره‌ی بلندپایه و مهره‌ی امنیتی نظام، (که لابد خیلی هم خوش تن و بدن است و لب خزینه نشسته) جلوی پارک شهر ایستاده هرکس رد شد عکسی به یادگار کنار فواره با وی می‌گیرد. اول آن‌که مورخ جوان نمی‌فرمایند مصاحبه با چهره‌های امنیتی نظام چه ریلی را باید طی کند؟ شما در جمهوری اسلامی تا موضوع مصاحبه و شناسنامه مصاحبه‌کننده در کنکور امنیت‌خانه اسلامی پذیرفته نشود و از انواع و اقسام فیلترها عبور نکند، نمی‌توانید و امکان‌ناپذیر که پای صحبت یک مهره امنیتی بنشینید. شما نمی‌توانید در جمهوری اسلامی پای صحبت ری‌شهری و یا فلاحيان بنشینید و مثلاً گفتگوی آزاد انجام دهید. شما مجاز به طرح هر پرسشی از ایشان نمی‌باشید. مورخ جوان! علتی دیگر نیز از گرفتن عکس یادگاری با محسن رضایی را در گفتوگو با تلویزیون اندیشه و فرامرز فروزنده و نیز با نشریه شهروند کانادا و عباس شگری ارائه می‌دهد وی در مصاحبه با عباس شگری می‌گوید: "شما به عنوان روزنامه‌نگار، از من بهتر می‌دانید که رسم است با شخصیتی سیاسی و تاریخی (و نه امنیتی چون محسن رضایی) که گفتوگو می‌شود، عکس هم گرفته می‌شود. من محقق هم برای این‌که مدرکی باشد بر این که این گفتوگو به طور مستند انجام شده عکس دو نفری را کنار گفتوگو آورده‌ام" (۲۲) ملاحظه می‌کنید مورخ جوان ابتدا هندوانه را می‌دهد زیر بغل عباس شگری و عکس یادگاری گرفتن با هر مصاحبه‌شونده‌ای را جزء اصول تردیدناپذیر ژورنالیستی قلمداد می‌کند. شگری از رفیق جوان‌اش نمی‌پرسد: پسر جان این اصل تردیدناپذیر که هرکس با هرکس گفتگو کرد یک عکس یادگاری هم بگیرد از کی به معادلات ژورنالیسم اضافه شده که ما از آن بی‌خبریم؟ در واقع عباس شگری با سکوت خود مهر تا یئدی می‌زند بر این مهم. حال که سخن از عباس شگری به میان آمد باید گفت اتفاقاً در مورد عرفان قانعی‌فرد شاید راست‌ترین نقل را رفیق دیرینش عباس شگری در مصاحبه‌ای فرمایشی و نمایشی در "شهروند" بر زبان آورده. شگری که خود به جهاتی بسیار از جمله ارتباط با سفارت فخریه! جمهوری اسلامی در اسلو و رابطه با شخص سفیر در قطب، در عهد نه‌چندان ماضی مورد تردید جدی واقع شد، و بدین جهات شهره، در پی غیبتی طولانی و زان‌پس که مدت‌ها فیلش یاد هندوستان کرد و از انظار پنهان مانده بود، این‌بار به عنوان یک پرسش‌گر و

ژورنالیست، سراغِ محقق و مورخِ تاریخ ایران رفته و در مصاحبه‌ای که به زعم وی دوسر برد است هم خود را به عنوان یک ژورنالیست اپوزیسیون مقبولیت داده و هم برای جوانِ رعنا‌ی! دوستاخانه‌ی اطلاعات صفت "محقق" خریداری کرده است. شکری در مقدمه‌ی گفتگویش با قانعی‌فرد در انشایی نمره‌گیر می‌نویسد: "در دورانی هستیم و در جایی زندگی می‌کنیم که همه ادعای احترام به آزادی بیان را دارند اما این که این ژست دموکراتیک در عمل تا چه اندازه‌ای کارکرد دارد حکایتی است که در برش‌های اجتماعی و در مقاطعی از تاریخ همین سی ساله‌ی اخیر، چنان روی پلشت خود را نمایان کرده که نمی‌شود به ادعاها بسنده کرد و باید که به عمل مدعیان توجه شود" (۲۳) و بعد "در مورد آقای قانعی‌فرد هم باید بگویم که از سال ۲۰۰۰ که او را در نروژ دیدم، جوانی پُرکار شناختم‌اش که برای رسیدن به هدف‌هایی که پیش روی خود می‌گذارد، هر کاری می‌کند تا به نیت و مقصد خود برسد" (۲۴) بله جوان اول دستگاه امنیت ایران و فرستاده و جا کرده و یارتودلی اپوزیسیونِ داخل به شهادتِ عباس شکری، "هرکاری می‌کند تا به نیت و مقصد خود برسد" در ارتباط با چرایی و تن دادن ثابتی و شکستن روزه ۳۳ ساله به پرسش و پاسخ شکری، قانعی‌فرد نظری می‌اندازیم: شکری: فکر می‌کنم که حتما افراد زیادی برای گفت و گو با ایشان، پیش از شما، تلاش کرده‌اند و جواب منفی شنیده بودند، چه شد که در برابر شما نرمش به خرج دادند و حاضر شدند سکوت بیش از سی ساله را بشکنند؟ قانعی‌فرد: این که چرا حاضر شدند با من به گفت و گو بنشینند را نمی‌دانم و شاید ایشان باید پاسخ دهند. اما در هر حال پس از چند جلسه گفت و گو قرار شد که آنچه اکنون به نام «در دامگه حادثه» در اختیار خوانندگان است را برای روایت بخشی از تاریخ ایران به نقل از ایشان، پیش ببریم. البته شاید ایشان ملاحظه کردند که من جوان هستم و پیشینه بدی هم ندارم و علاقمند به تاریخ معاصر ایران، شاید شور و شر من را پسندیدند و یا بی‌آزار بودنم را (۲۵) جوانی. بی‌آزار بودن و پیشینه بد نداشتن.

در دامگه حادثه: در تاریخ هجدهم بهمن ماه سال نود سیامک دهقان‌پور مجری برنامه‌ی "افق" در تلویزیون صدای آمریکا در گفت‌وگویی تلفنی و از پیش ضبط شده با پرویز ثابتی از انتشار قریبالوقوع "در دامگه حادثه" خبر داد "من خاطراتم را در همان سال‌های بعد از انقلاب نوشته‌ام ولی تاکنون منتشر نکرده‌ام. یادداشتهای من شامل دو قسمت است. یکی از قسمت‌های اصلی مربوط به مبارزه با مخالفان رژیم است و قسمت دیگر مربوط به مشکلات و معایبی که در رژیم خودمان، رژیم سابق وجود داشته و من در حد توانم کوشش کرده بودم که آن را کم کنم.

بنابراین خاطرات من شامل مطالب مثبت و منفی (و البته عمدتا مثبت است) و مردم ایران متاسفانه با پرداخت بهایی سنگین به آن نتیجه رسیده‌اند. من مطالبم را منتشر نکرده‌ام چون بیم آن داشتم که مسائل منفی مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. درباره بخش مربوط به مبارزه با مخالفین رژیم سابق اعم از کمونیست‌ها، تروریست‌ها و افراطیون مذهبی این ملاحظه را داشتم که این مطالب به تنشی که هنوز هم متاسفانه بین طرفداران و مخالفان رژیم شاه وجود دارد دامن بزند" (۲۶)

ویژه‌گی "افق" در آن بود که پرویز ثابتی برای نخستین بار و البته هنوز کشف حجاب نکرده در گفتگویی از پیش ضبط شده به همراه عرفان قانعی‌فرد و نادر انتصار، در کنار مهدی فتاپور به توضیح چرایی انتشار "در دامگه حادثه" پرداخت. اقدام عجیب و البته هم‌آهنگ و به احتمال توصیه شده و به فرموده(؟) تلویزیون صدای آمریکا، پیش از آن‌که کتابی منتشر و خوانده و سپس در موردش صحبت شود (تا بتوان بینندگان را به قضاوت دعوت کرد) بیشتر به رپرتاژ آگهی برای کتاب پهلوی میزد. سیامک دهقانپور، برخلاف روال عادی برنامه‌های تاکنونی "افق" که همواره دخالتی آگاهانه در پیشبرد بحث‌ها داشت این‌بار با در اختیار گذاشتن میکروفن به دو عنصر امنیتی اجازه داد این دو هرچه دل تنگشان می‌خواهد بگویند. پس از پخش برنامه‌ی تلویزیونی افق عرفان قانعی‌فرد کوتاه‌زمانی مورد توجه رسانه‌های اپوزیسیون قرا گرفت. گفت‌وگوی چندین باره با تلویزیون اندیشه. گفت‌وگو با حسین مَهری در رادیو صدای ایران و ... بخشی از تلاش و به واقع تسخیر کوتاه مدت رسانه‌ای توسط قانعی‌فرد بود. حضور رسانه‌ای مورخ جوان! تکمله‌ای بود بر زیرنویس‌های "در دامگه حادثه". در واقع بخشی از موضوعات مهم به زعم مورخ جوان! که در متن کتاب و زیرنویس‌ها آورده نشده بود، با این حضور فرصت بیان یافت.

"در دامگه حادثه" کتابی است ۶۷۰ صفحه‌ای با فونت و حروف و صفحه‌آرایی نامتعارف. حروف انتخاب شده در کتاب به گونه‌ای است که کتاب باید حجیم جلوه کند. اگر زیرنویس‌های کتاب که قانعی‌فرد پس از گفت‌وشنودش (می‌گویم گفت‌وشنود و نه گفت‌وگو چرا که ثابتی گفته است و مورخ جوان شنیده) به کتاب افزوده، از کتاب درآوریم و کتاب با فونت رایج و معمول منتشر شود. در نهایت ما با کتابی ۳۰۰ صفحه‌ای مواجه خواهیم شد. و این برای مورخ جوان البته افت دارد. زیرنویس‌های کتاب در اکثر موارد زائد و هدفی جز حجیم کردن کتاب ندارد. به چند نمونه از زیرنویس‌های کتاب توجه کنیم. نمونه اول: در صفحه ۲۸۹ کتاب قانعی‌فرد، در ارتباط با پرونده خسرو گل‌سرخ

ثابتی را مورد پرسش قرار می‌دهد و مقام امنیتی سابق خیلی کوتاه در چند خط پاسخ می‌دهد که دادگاه را در آن وقت اصلاً ندیده و سال‌ها بعد از طریق اینترنت دیده است! دروغ اگر حناق بود راه گلوی مقام امنیتی را گرفته و ایشان درجا تلف می‌شدند. ثابتی می‌فرماید!؛ دادگاه خسرو گل‌سرخ‌ی را سال‌ها بعد از اینترنت دیدم که از مارکس و امام حسین صحبت می‌کرد. مورخ جوان در زیرنویس مفصل خود شناسنامه امام حسین و شماره کارت ملی!! و القابش را ردیف می‌کند. یکی نیست از این کتاب‌ساز قهار بپرسد اگر اصل بر زیرنویس دادن است، در مملکت قیمة و بادیه نذری، امام حسین مشهورتر است یا کارل مارکس؟ چطور در همان صفحه و منبع به نام کارل مارکس که مرسی لکنت زبان گرفته و بکسباد کرده، اما القاب امام حسین را و این‌که امام چندم بوده و در کربلا توسط چه کسی شهید شده را ردیف می‌کنی؟ ثابتی در ادامه می‌گوید: شبکه این‌ها (گروه موسوم به گل‌سرخ‌ی) در سال ۱۳۵۲ کشف شد. مورخ جوان برای آن‌که خرج ناشر را کم کند و پول به تایپیست ندهد در پانویس کتاب، دفاعیات خسرو گل‌سرخ‌ی را از روی شبکه اینترنت کپی و به حجم صفحات کتاب می‌افزاید. حجم پانویس خسرو گل‌سرخ‌ی در این نمونه حدوداً ده برابر پاسخ ثابتی است. نمونه دوم: در صفحه ۳۱۸، ناصر مقدم در گفت‌وگو با ثابتی در ارتباط با کنترل دانشجویان، نعمت‌الله نصیری را به شمر تشبیه می‌کند. مورخ جوان! در پانویس رفرنس می‌دهد که شمرا بن ذالجوشن که بوده و در چه طایفه‌ای بزرگ شده و ... کسی نیست از مورخ جوان! بپرسد مگر در مملکت صاحب زمان که مورخش قانعی‌فرد باشد! حتا در دورافتاده‌ترین روستاهای کشور و در نزد بی‌سوادترین و عامی‌ترین بخش جامعه اسلامی کسی هست که شمر را نشناسد آن هم از نوع ذالجوشنش؟ نمونه سوم: از صفحه ۴۳ کتاب جایی که ثابتی در مورد مصدق می‌گوید: "هر کجا قانون را سد راه خود می‌دیده آن را نادیده گرفته و پایمال کرده است" قانعی‌فرد برای دوقبیضه کردن این ادعای مقام امنیتی حدود ده صفحه از کتاب را (صفحات ۴۶-۵۵) با کپی کردن از سایت خبرآنلاین منتسب به علی لاریجانی بدین امر اختصاص می‌دهد. نمونه چهارم: در صفحه ۱۳۰ کتاب در ارتباط با حوادث منجر به غائله‌ی پانزده خرداد می‌باشد. قانعی‌فرد، نطق خمینی در قم را بدون ذکر ماخذ به تمامی در زیرنویس منظور و پنج صفحه با حروف ریز به حجم کتاب می‌افزاید در واقع مورخ جوان! در این بخش با کپی کردن نطق خمینی از (؟) امر مهم توفمال کردن را عملیاتی می‌نماید. نمونه پنجم: در صفحه ۱۴۶ کتاب و ماجرای کاپیتولاسیون، مورخ جوان به شکل مورد پیش‌گفته عمل می‌کند. قانعی‌فرد نطق کامل خمینی در ارتباط با ماجرای کاپیتولاسیون را از جایی نامشخص رفرنس می‌دهد. بسیاری از پانویس‌های

کتاب از سایت‌هایی کپی شده که واویلا هستند. مثلاً کپی از تارنمای صد در صد امنیتی "عمارئون" زیرنویس‌های کتاب در صفحات ۱۶۵-۱۴۹ هم که دیگر نورعلی نور است. هر جا نامی از عسگر اولادی و هاشمی رفسنجانی و حاج مهدی عراقی و جمعیت فداییان اسلام و ... به میان آمده قانعی‌فرد چونان ما مور اداره ثبت و احوال نام پدر و هویت شناسنامه‌ای جماعت و این که کدام مهدی کودک و دبیرستان درس خوانده‌اند را با کپی کردن از تارنماهای حکومتی رفرنس داده است. در ارتباط با محتوای کتاب و مسائل مطرح شده در آن نقدهایی بسیار در رسانه‌ها منتشر شده است که تکرار آن جز آزار و اذیت خواننده‌ی این سطور دست‌آوردی در پی نخواهد داشت. سعی می‌کنم تا در سطور زیرین نگاهی گذرا به شیوه‌ی فراهم نمودن و تنظیم کتاب بیان‌دارم.

"در دامگه حادثه" با لجن‌مال کردن ملی‌گرایی و تبلور و نقطه‌ی توافق ملی‌گرایی یعنی زدن دکتر مصدق آغاز می‌شود و سپس به تمامی مخالفان نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی تسری پیدا می‌کند. به عنوان مثال هر جا سخن از چپ می‌شود در یک سمفونی از پیش نوشته شده و در یک شوم‌آوایی مطلق، تروریست و کمونیست مترادف یکدیگر به کار رفته‌اند. گرانیگاه توافق شده‌ی گفت و شنود، زدن همه‌ی مخالفان دو نظام به ویژه زدن ملی‌گرایی و چپ است. کتاب با این پرسش از جانب قانعی‌فرد آغاز می‌شود: "در یکی از سندهای آرشیو مرکز انگلستان دیدم که شما را فردی ناسیونالیست یا ملی‌گرا و طرفدار ملی شدن صنعت نفت معرفی می‌کند." این پرسش از شخصی می‌شود که متولد ۱۳۱۵ می‌باشد و در آن زمان دانش‌آموزی پانزده ساله بوده است. ثابتی در پاسخ به پرسش آغازین کتاب می‌گوید: آن وقت من دانش‌آموز کلاس نهم بودم اما سال‌های بعد از آن موضع برگشتم. موضوعیت طرح این پرسش در چیست؟ مورخ جوان خشت اول را راست می‌نهد تا بتواند پرسش بعدی را طرح کند. قانعی‌فرد هر جا می‌خواهد حرف تو دهن ثابتی بگذارد (معادل عسل در دهان عروس گذاشتن) از عباراتی کلی مانند "تعدای را نظر بر آن است" یا "برخی مورخان و منتقدان و صاحب‌نظران گفته‌اند" و یا "گفته می‌شود" بهره می‌برد. پرسش بعدی قانعی‌فرد آن است: بعد از این که شما از طرفداری مصدق‌السلطنه پشیمان شدید بیشتر گرایش به قوام‌السلطنه پیدا کردید؟ و پرسش بعدی: الان چه؟ مصدق یا قوام؟ برخی از منتقدان و حتی مورخان احترام خاصی را که برای سیاست قوام‌السلطنه دارند برای مصدق‌السلطنه قائل نیستند و او را بیشتر یک عوام‌فریب می‌شناسند و طرفداران متعصب او را هم به هوچی‌گری متهم می‌کنند. و پاسخ ثابتی: "بر خلاف ادعاهای طرفداران مصدق، من او را دیکتاتوری عوام‌فریب می‌دانم" (ص ۲۷-۳۰) چرا باید مصدق که در بیشتر پرسش‌های

قانعی فرد "مصدق السلطنه" خوانده می‌شود را با توافق دوطرف لجن‌مال کرد؟ صرف‌نظر از تمامی وجوه مثبت و منفی، شخصیت و نامِ مصدق به عنوان نقطه‌ی پذیرش مبارزه علیه دو دیکتاتوری شاه و خمینی مهر خود بر تاریخ معاصر نهاده است. از دشمنی و کینه‌ی شاه که حاضر نشد آخرین وصیت مصدق در گزینشِ دفن‌گاهش بپذیرد تا برنتافتن نام یک خیابان از جانبِ خمینی در تهران که به ولی عصر بدل شد. از کینه‌ی تاریخی خمینی به مصدق همین بس که در همان ابتدای انقلاب که همه‌گان بر مزار مصدق در احمدآباد جمع شده بودند، فریاد خشم خمینی برآورد که "ملی‌گرایی ضد اسلام است. حالا رفته‌اند بر سر استخوان مرده جمع شده‌اند." یکی از نقاط گل‌درشتِ کتاب، نشان از تفاهم و نوعی ضدیت و هیستری ضد مصدقی در دو نظام دارد. به واقع توافقِ ملی که سیمای معنوی مصدق در جنبش ضد دیکتاتوری از خود به یادگار گذاشته باید لجن‌مال شود. دیگر اصل توافق شده در کتاب آن‌که تمامی مخالفان از دوران شاه تا خمینی امتداد یکدیگرند. هرکس اقتدار حکومت مرکزی را به خطر انداخت باید سرکوب شود و در این بین حق همیشه با قدرت است. در تمامی بخش‌های کتاب روایت مخالفین مخدوش است. آن توافق چیست؟ تاریخ از منظر ثابتی و قانعی فرد را روایت قدرت می‌سازد. راست آن است که آخوندیسم در ایران امروز شکست خورده است. اول از همه تپه‌ی ملی‌گرایی را باید اشغال کرد. استراتژی اصلی کتاب لجن مال کردنِ تمامی کسانی است که می‌توانند در آینده‌ی ایران ایفای نقش کنند و در رأسِ آن لکه‌دار کردن خیزش ملی در ایران است. مورخ جوان جدا از افاضاتی چند چون عزای ۲۸ مرداد و زیر علم عزا سینه زدن، در مواردی که فرصت و بهانه‌ی پرسش نمی‌یابد در گفتگوهای تلویزیونی جبرانِ مافات می‌کند. دکتر سروش می‌شود حسین حاج فرج دباغِ هرزه‌در، استاد سابقش عطاء مهاجرانی که پیش‌تر با تهوع و تملق وی را استاد خطاب می‌کرد می‌شود مزدبگیر انگلیس و ... چرا که نقدِ قانعی فرد به سبزه‌ها هم‌سو و هم‌نوا با دفترِ بیت رهبری است که "سران فتنه" را وابسته‌گانِ اجانب می‌داند و معتقد است جنبش سبز وابسته به بیگانه بوده و سران فتنه از انگلیس و موساد و آمریکا پول گرفته و می‌گیرند. هم‌سوئی و ارادتِ مورخ جوان در پاره‌ای موارد با بیت رهبری شگفت می‌نماید. چهار تا فحش در کتاب به آخوند فلسفی و شجونی هم حکمِ سماق چلوکباب دارد. قانعی فرد تمامی دوران سرکوب مخالفان در نظامِ پیشین را از منظر اراده‌ی فعلی حکومت مورد تأیید قرار می‌دهد و مدام سعی در بالا آوردن صدای ثابتی دارد. شکلِ تمامی پرسش‌های کتاب برآمدِ نوعی هم‌نوایی می‌باشد. شوم‌آوایی و هم‌رایی پرسش‌گر و ثابتی در بخش عمده‌ی کتاب حکایت از توافقی نانوشته دارد. یکی از خطوط برجسته‌ی کتاب آن است که: تاریخ را

قدرت‌مداران می‌سازند. در تمامی صفحات کتاب قانعی‌فرد از روایت ثابتی در زدن مخالفان حمایت می‌کند. هرکجا قدرت مرکزی به خطر افتاد باید مخالفان را درو کرد. حرف ثابتی تا آنجا درست است که مخالفان را می‌زند. قانعی‌فرد وقتی به روایت ثابتی از جمهوری اسلامی می‌رسد تعارض صدای خودش با ثابتی را یا در زیرنویسها و یا در مصاحبه‌ها حل می‌کند. همه‌ی گروه‌هایی که علیه قدرت مرکزی مبارزه می‌کنند به ویژه کردها و چپ‌ها عامل بیگانه و مزدبگیر و اجیر شده هستند. در این میان تفاوتی هم بین ملی‌ها و کردها و چپ‌ها وجود ندارد. همه‌جای کتاب تروریسم و کمونیسم مترادف هم به کار گرفته شده‌اند. هر جا هم ثابتی کم‌گویی کرده قانعی‌فرد سعی در بالا آوردن صدای وی دارد. مانند این نمونه: قانعی‌فرد- راجع به یکی از چهره‌های مرموز تاریخ سیاسی کردستان ایران می‌خواستم بپرسم و آن‌هم عبدالرحمن قاسملو است. به نوع پرسش دقت کنید. قانعی‌فرد معمولاً افراد را بر اساس اراده‌ی معطوف به قدرتش با القابشان خطاب می‌کند اما در پرسش‌هایی از این دست پیشوند دکتر را از نام قاسلو حذف می‌کند. ثابتی در پاسخ به پرسش مورخ جوان! متذکر می‌شود که: قاسملو کمونیست بود و ما به هیچ وجه با وی وارد گفتگو نشدیم و با ما هم همکاری نداشت و شیخ عزالدین هم در اختیار ساواک نبود. یک صفحه بعد مورخ جوان که ول کن ماجرا نیست دوباره از ثابتی می‌پرسد: قاسملو با ساواک همکاری داشت؟ و ثابتی می‌گوید: نه چه همکاری؟ (ص: ۵۴۰-۵۳۹) مورخ جوان این کسری را در گفتگوهای تلویزیونی و رادیویی جبران می‌کند. وی در پاسخ به پرسش یکی از بینندگان تلویزیون اندیشه در ارتباط با ترور قاسملو می‌گوید: کردها در موردش اغراق کردند و قاسملو را پیغمبر آشتی می‌خواندند. آن‌ها پس از ترور نیاز به شهید داشتند. بعد از قول لیبراسیون یک هفته بعد از ترور در مورد قاسملو نقل می‌کند که او دچار یأس و افسردگی شده بود برای بازگشت به ایران و داشته مذاکره می‌کرده. بعد ادمه می‌دهد: در مورد ترور قاسملو چندین نظریه وجود دارد. نظریه اول می‌گوید توسط میز گفتگو توسط جمهوری اسلامی کشته شده. روایت دوم توسط کریس کوچرا و معاونت امنیتی اسرائیل هم طرح شده که تسویه درون‌گروهی خود کردها بوده. رای سوم متعلق به یکی از افراد حزب بعث عراق در اردن است که معتقد است کار استخبارات بوده. دکتر ولایتی هم انگشت اتهام را متوجه اسرائیل کرده است. این روایت‌ها همه در هاله‌ای از ابهام است و این که کدامیک از این نظریات واقعی‌تر است هنوز باید در انتظار بود. بعد مورخ جوان نوید این‌را می‌دهد که در آینده‌ای نزدیک در گفتگو با سردار جعفری جزئیات بیشتری از داستان روشن خواهد شد. یعنی مورخ جوان می‌خواهد برود

سراغ قاتل تا از ترور قاسملو ابهام‌زدایی کند.

ثابتی در ارتباط با بزرگ‌نمایی گروه‌ها و شایعه‌ی قتل مخالفین به عنوان نمونه در مورد مرگ دکتر شریعتی می‌گوید: مرگ شریعتی شهادت نبود و ما کاری نداشتیم و شریعتی به مرگ طبیعی مرد اما قانعی‌فرد هم‌سو با دستگاه امنیت ایران برای خراب کردن شریعتی می‌گوید شریعتی چندان امانت‌های هم نبود و او نمی‌توانست حتی یک کلاس شانزده نفره را اداره کند و مرگ وی در اثر "اُوردوز" اتفاق افتاده. پیش‌تر شایع بود که پرویز ثابتی چندین هزار برگ خاطرات مکتوب خودش را نزد دکتر عباس میلانی به امانت گذاشته و وصیت نموده تا پیش از مرگش منتشر نشود. قانعی‌فرد در همین زمینه به دو پرسش حسین مهری پاسخ امنیتی می‌دهد اول: شیوه و فرم مصاحبه که مهری می‌پرسد گفتگو تلفنی حضوری یا نوشتاری بوده؟ از پاسخ مستقیم طفره رفته و در نهایت مقابل سماجت مهری می‌گوید ترکیبی از تمامی شیوه‌ها و در پاسخ به پرسش دیگر مهری که می‌پرسد: شنیدم از آقای دکتر میلانی که آقای ثابتی خاطرات خودش را در دوهزار صفحه نوشتند. پاسخ قانعی‌فرد: خاطرات نیست و دست‌نوشته‌ها و یادداشت است و ایشان هیچ تمایلی به انتشار آن‌ها ندارد. از آن یادداشت‌ها من در لابلای بحث استفاده کردم و ایشان تا وقتی که در قید حیات هستند تمایلی به انتشار آن ندارند. (۲۷) راست آن است که پرویز ثابتی هیچ نکته‌ی ناگفته‌ی دیگری ندارد. ایشان به قدر کفایت تخلیه‌ی اطلاعاتی شدند و آن چیزها که باید می‌گفتند را به زبان آوردند. همه‌ی آن دوهزار صفحه را هم در اختیار قانعی‌فرد قرار داده و اساساً پرسش‌های توافق شده از روی همان یادداشت‌ها طرح شده. آن‌گونه که پیش‌تر آمد قانعی‌فرد پس از انتشار کتاب به ایران تشریف‌فرما شده و ضمن نابغه خواندن ثابتی به هردو پرسش پیش‌گفته پاسخی شفاف می‌دهد. ابتدا در باره‌ی آن دوهزار صفحه یادداشت‌های کذا می‌گوید: ثابتی خواسته تا زمانی که در قید حیات است این خاطرات منتشر نشود. [...] این انتظار عامیانه که بشود او را گول زد و خام کرد و از او حرف کشید، توقع و انتظار بیهوده‌ای است مجالست و کشتی گرفتن با او سر مسائل هم فکر کنم کار کمی نیست. ثابتی را به زحمت و کم‌کم به حرف آورده و گفت‌وگو را مثل هنر مرصع‌کاری قطعه قطعه و ریز ریز شکل داده و کنار هم گذاشتم. به چالش کشیدن چنین آدمی اصلاً کار ساده‌ای نبوده است. من که با گرز و کتک نمی‌توانم به خانه ایشان بروم" (۲۸) معنای سخنان بالا این است که درجه‌ی اعتماد مقام امنیتی به حدی رسید که به منزلشان راه یافتیم. و نیز تمامی آن دوهزار صفحه نزد من به امانت است.

احسان مرادی کیست؟ آنان که سایت امنیتی-خبری تابناک متعلق به محسن رضایی را تعقیب کرده باشند، احتمالاً به نام احسان مرادی برخورد کرده‌اند. معمولاً در سایت‌های امنیتی نظام افراد بی‌شماری با نام مستعار به انتشار مطلب اقدام می‌کنند. موضوع هرآنچه باشد در یک مورد نباید تردید روا داشت. هویت واقعی نویسنده و فردی به نام احسان مرادی دست‌کم باید بر مسئولین تارنمایی چون تابناک روشن باشد. چرا که اساساً ساخت تارنماهای امنیتی به گونه‌ای است که برخلاف رسانه‌های اپوزیسیون که هر که تشریف‌فرما شد میکروفون جلوی دهنش می‌گیرند و با التماس خواهان آن می‌شوند که "جون من بیا به دهن بخون" تابناک و امثالهم به هرکسی زمین بازی نمی‌دهند. روابط گرم و گرفتن عکس یادگاری قانعی‌فرد و محسن رضایی که یادتان نرفته؟ حال ببینیم احسان مرادی کیست؟ و اساساً چنین فردی وجود خارجی دارد یا نه؟ پیش‌درآمد: در اول دی ماه سال ۱۳۸۵ خبرگزاری مهر در مطلبی و از زبان یک مترجم که: جامعه کتابخوان به دنبال حرف تازه است گفت‌وگویی دارد با عرفان قانعی‌فرد. وی در این مصاحبه می‌گوید: "در تابستان ۷۹ درد زایمان ملت را ترجمه کردم و قبل از آن هم خاطرات یک رعیت کرد" مترجم ادعای آن داشت که موضوع کتاب زندگی شخصی از اساتید دانشگاه هاروارد به نام "روناک یاسین" است و وی این کتاب را از انگلیسی به فارسی برگردانده است. (۲۹) بعدتر حسین حسینی در مقاله‌ای به زبان کردی نوشت که نه تنها فردی با مشخصات روناک یاسین که استاد هاروارد باشد اساساً وجود خارجی ندارد. (۳۰) بلکه ادعای مترجم مبنی بر اخذ مدرک دکترای زبان‌شناسی از کمبریج به جهت این‌که چنین رشته‌ای در کمبریج وجود ندارد کذب محض می‌باشد. (۳۱) حسین حسینی هم‌چنین مدعی شد که قانعی‌فرد هرگز دانشجوی دانشگاه هاروارد آمریکا نیز نبوده است. (۳۲)

چهار سال پس از گفت‌وگوی خبرگزاری مهر با قانعی‌فرد در پاییز سال ۱۳۸۹ موضوعاتی مرتبط با کردستان به قلم احسان مرادی در تابناک منتشر شد. تا این‌که در تاریخ دوم بهمن ۱۳۸۹ مطلبی تحت عنوان "نگاهی به تفکر ابراهیم احمد در باره کردستان" و به بهانه‌ی نقد رمانی به نام درد زایمان (ژانی‌گل) با امضای احسان مرادی در تابناک محسن رضایی منتشر شد. این رمان در سال ۱۳۵۶ توسط محمد قاضی به فارسی ترجمه شده بود. احسان مرادی که به ظاهر باید کُرد باشد در نقد و معرفی این رمان می‌نویسد: عرفان قانعی‌فرد - از شاگردان محمد قاضی - ۲۳ سال بعد، در سال ۱۳۷۹ - ترجمه دیگری از این داستان را بر اساس نسخه ویرایش شده آن - که در سال ۱۹۷۹ با مقدمه کمال فواد منتشر شده بود - عرضه کرد. (۳۳) ادبیات و

واژه‌گان تمامی مطالب منتشر شده در تابناک" ادبیات کسی است که از هخامنشیان تا نادرشاه حقه‌باز، و شیادی چون او در میان کردها یافت نشده. تنها نگاهی سرسری به گفت‌وگوی قانع‌فرد با خبرگزاری مهر و متن منتشره‌ی احسان مرادی در تابناک به خواننده می‌گوید که احسان مرادی همان عرفان قانع‌فرد است. به ناگاه در دی ماه سال ۱۳۸۹ یعنی چندی پس از ظهور احسان مرادی در تابناک، مطلبی تحت عنوان: "پرویز ثابتی در سایه روشن تاریخ" به قلم احسان مرادی در ستون "گوی سیاست رادیو زمانه" منتشر شد. انشای این متن نیز انشای عرفان قانع‌فرد است یا دست کم شباهتی بالاتردید بدان دارد. مضمون تمامی مطالب منتشره به قلم احسان مرادی یک خط را تعقیب می‌کند که قانع‌فرد هم مترجم است هم شاگرد محمد قاضی است و هم مورخ و محقق و هم چه و چه. به واقع عرفان قانع‌فرد خودش برای خودش تحت پوشش نام مستعار احسان مرادی مدام پپسی باز می‌کند. تصاویر به کار رفته در متن منتشره‌ی رادیو زمانه نیز تصاویری است که قانع‌فرد در دامگه حادثه از آن استفاده کرد. حرف اصلی نوشته‌ی احسان مرادی در سایت رادیو زمانه، همانی است که در مقدمه "در دامگه حادثه" توسط قانع‌فرد آورده شده است. در یکی از فرازهای این نوشته از زبان احسان مرادی می‌خوانیم: "ثابتی، پس از برکناری‌اش از ساواک، از ایران خارج شد و در آمریکا گوشه‌گیر و ساکت ماند و با محقق‌ی غیر از عباس میلانی و عرفان قانع‌فرد - یا رسانه‌ای گفت‌وگو نکرد و خود نیز یادداشت‌هایش را منتشر نکرد" (۳۴) دقت کنید احسان مرادی در تابناک قانع‌فرد را مترجمی معرفی می‌کند که از شاگردان محمد قاضی است و در رادیو زمانه محقق، آن‌هم محقق‌ی که تنها او و عباس میلانی با ثابتی گفت‌وگو کرده‌اند. احسان مرادی که بعدتر خواهیم دید به سمت استادی تاریخ ارتقاء مقام پیدا می‌کند، نام قانع‌فرد را در کنار عباس میلانی به عنوان تنها محقق‌ی که با ثابتی دیدار داشته ذکر می‌کند. دست‌کم در آن تاریخ (۱۳۸۹) هیچ‌جا دیدار قانع‌فرد و ثابتی رسانه‌ای نشده بود تا استاد تاریخ جعلی یعنی احسان مرادی بدان استناد کند. می‌ماند این موضوع که احسان مرادی همان کاک عرفان خودمان است که از دیدار خود با ثابتی اطمینان دارد. به این پرسش حسین م‌ه‌ری در رادیو صدای ایران از عرفان قانع‌فرد توجه کنید تا باقی داستان را تعریف کنم. حسین م‌ه‌ری: بفرمایید که آقای احسان مرادی استاد تاریخ در باره‌ی این کتاب و سخنان آقای ثابتی چه گفتند؟ قانع‌فرد، در پاسخ م‌ه‌ری با "منتقد و منصف" خواندن احسان مرادی، شنوندگان رادیو صدای ایران را به مطلب احسان مرادی که در تارنمای تلویزیون صدای آمریکا منتشر شده حواله می‌دهد. از خود می‌پرسم نکند من در اشتباه بسر می‌برم و احسان مرادی نامی وجود

خارجی دارد و استاد تاریخ هم باشد؟ حیران و مبهوت به تارنمای تلویزیون صدای آمریکا مراجعه می‌کنم. مطلب مورد نظر را به قلم احسان مرادی می‌یابم. به تاریخ هشتم فروردین ۱۳۹۱ مطلبی تحت عنوان: "مروری بر کتاب در دامگه حادثه" به قلم احسان مرادی در تارنمای فارسی صدای آمریکا به روز شده. این تاریخ دقیقاً روزی است که بیژن خلیلی و شرکت کتاب "در دامگه حادثه" را به بازار نشر عرضه کرده است. یعنی جناب استاد تاریخ! احسان مرادی، تا مسئولین شرکت کتاب در وستوود صبح اول وقت کرکره مغازه را بالا کشیده، جلدی پریده به نسخه تهیه نموده و کار و زندگی را تعطیل و ۶۸۰ صفحه کتاب را به نفس انداخته بالا و لاجرعه سرکشیده و بعد سرضرب نقدی بر آن نوشته و همان روز هم در تارنمای تلویزیون صدای آمریکا منتشر کرده است! لابد تلویزیون صدای آمریکا هم لازم نبوده تحقیق کند که این جناب احسان مرادی اصلاً کیست و کجاست. نوشته‌ی احسان مرادی (احسان قانعی‌فرد) با همان واژه‌گان و ادبیات مورخ جوان در تارنمای تلویزیون آمریکا تکرار حرف‌های وی در گفتگوهایش با "افق" و تلویزیون اندیشه و رادیو صدای ایران است. بخش‌هایی از نوشته‌ی ا قانعی‌فرد یا احسان مرادی را مرور می‌کنیم: "در گفتوگوهای قانعی‌فرد با بسیاری از اعضای سابق و مقامات ارشد ساواک همگی تأیید کرده‌اند که ثابتی در تمام دوران خدمتش کارهای ستادی بررسی کرده است و هیچ‌وقت با زندان و زندانی (جز در چند موردی که خود او در مصاحبه ذکر نموده) تماس و ملاقات نداشته و او بیشتر فردی سیاسی و تحلیلگر بوده و نه امنیتی. [...] بیشتر مخالفان رژیم پیشین چون از جریان‌ات پشت پرده و مسائل داخلی ساواک اطلاع ندارند، نمی‌دانند که مثلاً ثابتی چه برداشت متفاوتی با ارتشبد نصیری (رییس وقت ساواک) در مقابله با مخالفین رژیم داشته و چگونه در مواردی از اعمال فشار و تندروری‌های نصیری جلوگیری کرده است. [...] با خواندن این کتاب این موضوع به خواننده ارائه می‌شود که او (ثابتی) یک منتقد اصولی در داخل سیستم بوده و معتقد به فراهم کردن موجبات بیشتر مشارکت مردم" (۳۵) موتور یا بنده‌ی گوگل را مدد گرفته و بدان دخیل می‌بندم.

نام احسان مرادی را وارد می‌کنم تا دانسته باشم ایشان به عنوان استاد تاریخ در کدام کشور و دانشگاه تدریس می‌کند یا آثارشان چه می‌باشد؟ به پاشوره می‌خورم. مشکل از موتور یا بنده‌ی گوگل نیست. در دنیای مجازی نمی‌شود که کسی استاد تاریخ باشد و هیچ ردی نتوان از وی یافت و این جناب استاد مجموعه‌ی آثارش تنها چند مطلب به اندازه‌ی انگشتان یک دست باشد و همه‌ی آن مطالب نیز به نوعی مرتبط

با قانعی فرد باشد؟ احسان مرادی همان عرفان قانعی فرد است. دو روح در یک بدن مبارک است. حساب تابناک که روشن است. میماند این پرسش مهم از رادیو زمانه و تارنمای تلویزیون صدای آمریکا که مسئولین این دو تارنما فردی به نام احسان مرادی را می‌شناسند؟ اساساً مکانیسم درج مطلب و کنترل هویت ارسال‌کننده در این دو رسانه چیست؟ حدس و گمان من بر آن است که خود قانعی فرد با لابی کردن مطالب را به این دو رسانه انداخته است. امیدوارم حدس من خطا باشد. جالب آن‌که مورخ جوان (دست‌کم دو اسم تا این لحظه) در گفت‌وگوی تلویزیونی‌اش آن‌جا که نه از منظر نقد که از نگاه امنیت ایران می‌خواهد سبزه‌ها را بزند در ارتباط با سایت "جرس" می‌گوید: سایتی که معلوم نیست نصف بیشتر مطالبش با اسم مستعار هست و هزینه‌اش هم در انگلستان ساخته و پرداخته می‌شود" (۳۶)

قانعی فرد هر جا به مخالفان جمهوری اسلامی می‌رسد همین شیوه پیشه می‌کند. مثلاً در جریان قتل و ترور بختیار، در زدن بختیار سنگ تمام می‌گذارد که پول از عراق گرفته و وابسته بوده و چه و چه. به انیس نقاش که می‌رسد مهربانی پیشه کرده و می‌گوید "حالا یک دیوانه‌ای به نام انیس نقاش که تبعه لبنان است و یک کاری کرده بحث دیگری است." (رادیو صدای ایران مصاحبه با حسین مهری) یکی دیگر از افاضات مورخ جوان در سریال گفت‌وگوهایش با تلویزیون اندیشه جایی است که در دفاع از ثابتی در سرکوب کمونیست‌ها سنگ تمام می‌گذارد. قانعی فرد می‌گوید: ایشان (ثابتی) به عنوان یک انسان امنیتی آگاه نمی‌توانستند حکومت را به کمونیست‌ها بدهند که حمام خون در ایران راه بیاندازند و ایشان گفتند که ما ایرانی‌ها یک شانس بزرگ آوردیم و آن این است که ایران هرگز به دامن کمونیست قرار نگرفت و نمی‌گیرد. بعد مورخ جوان! ادامه می‌دهد: بعد هم روحانیت و توسعه تفکر اسلامی در ایران دیوار حائل علیه کمونیست‌ها شد و مردم ایران را نجات داد. چریک‌ها مبارزه نکردند کار تروریستی کردند و کسی که کار تروریستی می‌کند که نباید بهش آبنبات داد. قانعی فرد، هم‌چنین در اثبات دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی کمونیست‌ها و تروریست دانستن آن‌ها دلایلی بیان می‌کند که سخت شنیدنی است. مورخ جوان در رد شایعه‌ی شکنجه و اغراق‌گویی چپ‌ها می‌گوید: در کتاب داد بیداد خانم ویدا حاجبی آورده شده است که هیچ‌یک از زن‌های زندانی بین سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۵ به دلیل کار سیاسی شکنجه نشده‌اند. دروغ چرا ما هم داد بیداد ویدا حاجبی را خوانده‌ایم و نه تنها چنین موضوعی در آن نیافته که عکس این ادعا در کتاب آورده شده. عدو شود سبب خیر. به بهانه‌ی احوال‌پرسی و طرح سؤال تلفن را برداشته و زنگی به ویدا

میزنم. ویدا در پاسخ من و رد ادعای مورخ جوان! با تعجب گفت: چنین چیزی ابدأً در کتاب آورده نشده است. من با بقیه اظهارات این آدم کاری ندارم اما در مورد خودم شهادت می‌دهم که خود من به دستور مستقیم ثابتی در همان دوران مورد شکنجه واقع شدم. (از گفتگوی تلفنی من با ویدا حاجبی) مورخ جوان همچنین در گفتگو با حسین مهری و اثبات تروریست بودن چپ‌ها می‌گوید: چریک‌ها به جهت مقررات خانه‌های تیمی‌شان و ارتباط عاطفی پنجه‌شاهی با خانمی به نام ثابت در دادگاه انقلابی و یا دادگاه صحرایی و هرچی، پنجه‌شاهی را به قتل می‌رسانند در مورد این خانم هم یعنی خانم ثابت، دو روایت وجود دارد که یا همان زمان توسط چریک‌ها کشته می‌شود و روایت دیگر آن‌که ایشان پناهنده در آلمان هستند و البته من هرچه تلاش کردم نتوانستم ایشان را پیدا کنم. دروغ که حناق نیست راه گلوی شیادی به نام "جاش" عرفان را بگیرد. انسان لازم نیست مورخ باشد آن‌هم از نوع محققش. کافی است نام ادنا ثابت را به موتور یا بنده گوگل سپرد تا بر ما دانسته شود که ادنا ثابت به دلیل عضویت در سازمان "پیکار" در زمستان سال ۱۳۶۰ توسط هم‌کاران فعلی مورخ جوان توسط لاجوردی در اوین تیرباران شده است. ادنا ثابت خواهری داشته که در آلمان ساکن بوده است منتهی این اطلاعات در رده‌ی دروسی نیست که قانعی‌فرد در کلاس‌های فشرده روح‌الله حسینیان و حسین شریعتمداری گذرانده.

مورد دیگر نقل قولی است که قانعی‌فرد در مصاحبه با حسین مهری در رادیو صدای ایران از قول مهدی فتاپور در جهت اثبات تروریست بودن چریک‌ها نقل می‌کند. و آن اینکه مهدی فتاپور در سال ۲۰۰۷ در ایران امروز و در گفتگو با شخصی به نام سهیل (سهیلا) وحدتی به قتل نه نفر اعتراف کرده. شما وقتی به متن مصاحبه مراجعه می‌کنید هیچ ردی از ادعای مورخ جوان نمی‌یابید. نشریه آرش در پرسشی از مهدی فتاپور برای همین شماره صحت و سقم ادعای قانعی‌فرد را جویا شد. به پاسخ مهدی فتاپور در جهت روشن شدن غلظت و درجه‌ی کلاشی و شیادی مورخ جوان! توجه کنید: "متأسفانه ایشان با عنوان یک محقق تاریخی در مصاحبه‌ها ظاهر شده و اظهاراتی مشابه آنچه که در نشریه کیهان شریعتمداری مشاهده می‌شود ابراز می‌کنند. ادعاهای ایشان در حدی بی‌اساس و کذب است که نیاز به تکذیب آن وجود ندارد و تاسف من از مطبوعات و مدیاهایی است که چنین ادعاهایی را منعکس می‌کنند. ایشان از قول من علاوه بر نکاتی که گفته‌اید در تلویزیون اندیشه گفتند که ما برای تصفیه فردی تصمیم گرفته‌ایم در حالی که من تا نیمه سال ۵۶ زندان بودم و نمی‌توانستم در هیچ تصمیم‌گیری شرکت داشته باشم. همچنین گفته‌اند جمعا دوازده نفر در سازمان چریک‌ها قبل از انقلاب

تصفیه شده‌اند. این رقم دوازده نفر را معلوم نیست ایشان از کجا اختراع کرده‌اند. نه من جایی چنین مطلبی ابراز کرده‌ام و نه فرد دیگری چنین چیزی مطرح کرده. صحبت‌هایی که ایشان از قول من مطرح کرده‌اند مثل ده‌ها ادعای دیگرشان از پایه و اساس ساختگی است" (۳۷)

سخن پایانی: تاریخ ایران از هخامنشیان تا نادرشاه و از نادرشاه تا خمینی و سیدعلی خامنه‌ای مورخی جوان! این چنین شیاد و کلاش و پدیده‌ای کم‌یاب به نام عرفان قانعی‌فرد کم‌تر به خود دیده.

و ... جمهوری اسلامی، معجون و ماهر حکومتی است. هم در غسل جنابت دادن. هم در ساختنِ حُرَبِنِ ریاحی.

۱- نگاه کنید به سعید حجاریان روند شکل‌گیری وزارت اطلاعات. تارنمای آفتاب ششم اسفند ۱۳۸۶

۲- نگاه کنید به تارنمای رسمی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۳- در ساختار تشکیلاتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (واجا) آمده است که "واجا" دارای پانزده معاونت می‌باشد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها معاونت آرشیو و اسناد است.

۴- نگاه کنید به تارنمای رسمی موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

۵- نگاه کنید به تارنمای مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت

۶- افزون بر این فصل‌نامه‌ای به زبان انگلیسی از جمله نشریات این نهاد می‌باشد. نگاه کنید به

National Interest

۷- نگاه کنید به تارنمای تاریخ شفاهی ایران از زیرمجموعه‌های "مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب پایداری ایران"

نگاه کنید به گزارش گالیندوپول به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل E/CN.۴/۱۹۹۲/۳۴۸-UN Doc.

۹- موزه عبرت در زمستان سال ۸۱ با حضور خاتمی افتتاح شد. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به ایرج مصداقی، "سازمان ملل و نقض حقوق بشر در ایران" و نیز "نه زیستن نه مرگ" جلد چهارم

۱۰- نگاه کنید به "مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام" ص ۱۱ چاپ دوم پاییز ۱۳۸۵

۱۱- نگاه کنید به پرویز ثابتی. "در دامگه حادثه" صفحه ۵۱۵ شرکت کتاب

۱۲- لقب "ستاره ابروکمانی" را بر خلاف برخی روایات ناراست، اولیابار مهدی خانبا با تهرانی تن‌خور پرویز ثابتی

کرد. نگاه کنید به "نبرد" نشریه دفتر اطلاعاتی جنبش آزادی‌بخش ملی ایران. شماره اول اردیبهشت ۱۳۵۰

۱۳- قانع‌فرد کُرد است. و بیشترین چوب حراج به جریان‌اتِ سیاسی کُرد به ویژه "حدکا" زده است و متاسفانه تا این لحظه پاسخی درخور از جانب این قدیمی‌ترین حزب کُردی دریافت نکرده است به این جهت صفت "کاک" را به طنز به کار گرفتم "دستو خوش بیت کاک عرفان" کُردها به کسی که به دشمن یاری می‌رساند "جاش" گویند

۱۴- نگاه کنید به گزارش مسعود بُرَبُر؟ "پایگاه خبری رسانه قانون" و نیز روزنامه شرق سه‌شنبه دوم خرداد ۹۱

۱۵- نگاه کنید به تلویزیون اندیشه برنامه همصدایی

۱۶- نگاه کنید به روزنامه همشهری ۵ دسامبر ۲۰۰۸

۱۷- نگاه کنید به همشهری ده مرداد ۱۳۸۲ و نیز برای آشنایی با جعلیات قانع‌فرد و اغلاط فاحش نگاه کنید به لینک زیر

tasak.blogfa.com

۱۸- نگاه کنید به لینک زیر

www.persian-language.org

۱۹- نگاه کنید به لینک زیر

yarsan.web.surftown.se

۲۰- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به لینک زیر

kurdishperspective.com

۲۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به شبکه خبری آتی نیوز پنجم شهریور ۱۳۸۹

۲۲- نگاه کنید به لینک زیر

www.calameo.com

۲۳- نگاه کنید به مصاحبه با تلویزیون اندیشه و نیز گفتگوی عباس شگری با قانع‌فرد. نشریه شهروند

۲۴-۲۵ نگاه کنید به مصاحبه شگری، قانع‌فرد. پیش‌گفته

۲۶- نگاه کنید به برنامه افق تلویزیون صدای آمریکا هفتم فوریه ۲۰۱۲

۲۷- نگاه کنید به گفتگوی حسین مه‌ری با قانع‌فرد رادیو صدای ایران

۲۸- نگاه کنید به گزارش مسعود بربُور؟ " پایگاه خبری رسانه قانون"

۲۹- نگاه کنید به خیرگزاری مهر در لینک زیر

www.mehrnews.com

۳۰- نگاه کنید به حسین حسینی در لینک زیر

www.kurdistannet.org

۳۱- نگاه کنید به لینک زیر

kurdishperspective.com

۳۲- نگاه کنید به لینک زیر

yarsan.web.surftown.se

۳۳- نگاهی به تفکر ابراهیم احمد درباره کردستان. احسان مرادی. دوم بهمن ۱۳۸۹ تا بنای

۳۴- نگاه کنید به احسان مرادی، ستون گوی سیاست رادیو زمانه بیت و هشتم بهمن ۱۳۸۹

۳۵- نگاه کنید به احسان مرادی "مروری بر دامگه حادثه" تارنمای تلویزیون صدای آمریکا

۳۶- نگاه کنید به مصاحبه فانی‌فرد با اندیشه و رادیو صدای ایران

۳۷- نگاه کنید به پرسش از مهدی فتاپور همین شماره آرش

برگرفته از □□□، شماره ۱۰۸